

مباحثی پیرامون امامت

برگرفته از جلسات سخنرانی شبهای قدر:

علّامه محقق آیت الله محمد رضا جعفری (قدّس سرّه)

بنیاد فرهنگ جعفری

تهیه و تنظیم: سید نصراله موسوی منش

قم مقدّسه - مؤسسه بنیاد فرهنگ جعفری علیه السلام

اردیبهشت سال ۱۳۹۱ مصادف با جمادی الثانی سال ۱۴۳۳

فهرست مطالب

| | |
|----|--|
| ۵ | مقدمه..... |
| ۶ | تفاوت بحث امامت با بحث توحید و نبوت..... |
| ۸ | تفاوت امام با نبی و رسول..... |
| ۱۰ | امامت عامه در قرآن (آیه ابتلاء)..... |
| ۱۰ | معنای «کلمه» در آیه ابتلاء..... |
| | امتحانات حضرت ابراهیم علیه السلام: |
| ۱۱ | امتحان نخست..... |
| ۱۴ | امتحان دوم..... |
| ۱۵ | معنای (اتمَّهنَّ) در آیه ابتلاء..... |
| ۱۵ | تفاوت امتحان الهی با امتحان بشر..... |
| ۱۶ | معنای امام..... |
| ۱۷ | عدم رسیدن امامت به ظالمین..... |

| | |
|---------|---|
| ۱۸..... | امامت در نگاه اهل سنت..... |
| ۲۰..... | امامت خاصه (امامت امیرالمومنین علیه السلام)..... |
| ۲۲..... | معنای کلمه «ولی»..... |
| ۲۳..... | کلمه «ولی» در آیه ولایت..... |
| ۲۸..... | نوع ولایت در «آیه ولایت»..... |
| ۲۸..... | معنای ولایت تشریحی و ولایت تکوینی..... |
| ۳۶..... | معنای «حزب الله» در «آیه ولایت»..... |
| ۳۷..... | ابعاد امامت..... |
| ۴۳..... | مقام شفاعت..... |
| ۵۱..... | فضائل حضرت امیرالمومنین علیه السلام..... |
| ۵۱..... | روایت اول..... |
| ۵۳..... | روایت دوم..... |
| ۵۸..... | مقام حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها..... |
| ۶۱..... | مشترکات امیرالمومنین با صدیقه طاهره سلام الله علیهما..... |
| ۶۱..... | الف) تجهیز مخفیانه در شب..... |
| ۶۲..... | ب) مخفی بودن قبر شریف..... |
| ۶۴..... | فهرست منابع و مأخذ..... |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِ رَسَلِهِ وَ خَاتَمِ أَنْبِيَائِهِ، مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَتْمَةَ الْهَدَاهِ الْمُعْصومِينَ

المكرمين المنتجبين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين، لا سيّما اولّهم مولانا امير المؤمنين

و سيد الوصيين و قائد الغرّ المحجلين و خاتمهم مولانا الامام الثاني عشر، الحجه

المنتظر عجل الله تعالى فرجه و جعلنا من انصاره و اعوانه في غيبته و ظهوره

و العن اللهم اعدائهم و الموالين لاعدائهم و المعادين لاوليائهم

من الاولين و الآخريين و لا حول و لا قوه

الّا بالله العليّ

العظيم

بنیاد فرسنگ حعفری

مقدمه :

از جمله مشکلاتی که در عصر ما وجود دارد، شاید نکته‌ی عمومی هم باشد، این است که آموزش و موعظه هر دو با هم پیوند خورده و تنها در سطح منبر- به تعبیر عام- یا سخن گفتن در مجمع عمومی مردم، قناعت می‌شود.

موعظه و بیان احکام در سطح عموم مردم بسیار نافع است، چون نه موعظه نیاز به استدلال دارد، نه بیان احکام برای عموم مردم احتیاج به دلیل دارد، لذا اگر چنانچه فرض کنید در جایی از بلاد شیعه در ضمن عموم حاضرین مجتهدی وجود داشته باشد، آن مجتهد توقف ندارد که در بیان احکام دلیلی ذکر نماید- حالا یا فتوای خود اوست یا فتوای دیگران است که مرجع تقلید حاضران می‌باشند- فقط بیان احکام کافیست، موعظه نیز چنین می‌باشد. مشکل کار این است که اگر خواسته شود درباره بخش اعتقادات- که اهمیت آن اگر از هر دو بخش آموزش دینی بیشتر نباشد، کمتر نیست- سخنی گفته شود، به همین سخنرانیهای عمومی قناعت می‌شود، در حالی که تفاوت بخش اعتقادات با دو بخش موعظه و بیان احکام این است که آن، هر دو جزئش باید با دلیل باشد، یا حداقل سخن درباره آن به گونه‌ای باشد که شنونده یقین کند این عقیده به اینگونه است.

اما در باره موعظه چنین نیست، بلکه فرض بر این است که شنونده قبول دارد [آیات قرآن] ،
- چه آیاتی که انسان را به بهشت ترغیب، چه آیاتی که انسان را از جهنم و عقوبت الهی می ترسانند -
آیات الهی هستند [و لذا نیاز به دلیل ندارد] . در اینجا هم بحثی نیست که این قرآن کلام الهیست ،
برای اینکه این بحث مربوط می شود به بخش اول که بخش اعتقادی است [که با دلیل ثابت می شود] ،
[اما] مشکل این است که [نمی دانیم] این مباحث در سطح عامه مردم به چه اندازه فعال است، لذا به
ندرت آگاهی و استدلال به اندازه کافی که در سطح درک و قناعت عموم باشد، گفته می شود.

تفاوت بحث امامت با بحث توحید و نبوت:

از جمله مباحث اعتقادی، بحث امامت است، امامت و امام از اصطلاح مخصوص امامیه است،
همانطوری که رسالت، نبوت، توحید و صفات حضرت حق، استدلالی هستند، امامت نیز استدلالی
می باشد اما بحث توحید و نبوت با بحث امامت یک تفاوت دارد و آن این است که یک فرد مسلمان
پس از اینکه یقین پیدا کرد که قرآن مجید کلام الهیست^۱، در مرحله بعدی به آسانی می تواند به صفاتی
مانند صفات: حی^۲، قیوم^۳، لا تأخذه سنه ولا نوم^۴، جبار^۴ و منتقم بودن^۱ خداوند متعال و که قرآن
مجید درباره حضرت حق جل و علا ذکر کرده یقین کند.

^۱ . شاید کم مسلمانی باشد این یقین را نداشته باشد (مرحوم استاد قدس سره)

^۲ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ البقرة / ۲۵۵

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ آل عمران / ۲

﴿وَعَنْتَ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾ طه / ۱۱۱

^۳ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ البقرة / ۲۵۵

^۴ ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ الحشر / ۲۳

درباره خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله نیز هر مسلمانی این آیه کریمه رامی شنود: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾^۲
 اما با کمال تأسف در مورد بحث امامت، قرآن خواندن شخص را به امامت آنگونه که ما عقیده داریم
 حق است، نمی‌رساند، برای اینکه منافقین درون جامعه اسلامی با طرز نفاق، تشکیک در خالق عالم،
 رسالت خاتم صلی الله علیه وآله و قرآن - به اینکه کلام خالق عالم است - برای آنها آسان
 نبود، آنجایی که تشکیک می‌کردند اینجاست که:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ﴾^۳
 آنجاییست که با شیاطین خود خلوت می‌کنند، آنجاست که می‌گویند ما با شما هستیم، ما اگر با این
 مسلمانها اظهار موافقت می‌کنیم، ریش خندشان می‌کنیم. لذا تنها جایی که می‌توانستند در آن
 تشکیک کننده‌مان بحث امامت است.

۱. ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ السجدة: ۲۲

﴿فَأَمَّا نَذْهَبٌ بَكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنتَقِمُونَ﴾ الزخرف: ۴۱

﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ﴾ الدخان: ۱۶

۲. الفتح / ۲۹

در مورد خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله آیات دیگری نیز وجود دارد که تصریح به رسالت آنحضرت کرده، از جمله:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ آل عمران / ۱۴۴

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ الأحزاب / ۴۰

۳. البقرة / ۱۴

تفاوت امام با نبی و رسول:

امام با نبی و رسول یک تفاوت اساسی یا به تعبیری، تفاوت بنیادی دارد. «رسول»^۱ به معنای

«پیام آور یا پیامبر» می باشد که از دو حیث به آن نگاه می شود:

الف) به لحاظ کسی که او را فرستاده، «پیامبر او» می شود.

ب) به لحاظ آن کس که پیام برای او می رساند، «پیام آور به او» می شود.

قرآن مجید می فرماید: ﴿إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ﴾^۲ «أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ» یعنی: پیام آورده به سوی

شما. نبی^۳ هم معلوم است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾^۱

۱. الرسول واحد الرسل و هو الذي يأتيه جبرئيل عليه السلام قبلا و يكلمه (مجمع البحرين ج ۵ ص ۲۸۳)

الرسول: معناه في اللغة الذي يتابع أخبار الذي بعثه (لسان العرب ج ۱۱ ص ۲۸۴)

۲. الشعراء / ۲۷

۳. الجوهري: و النبي: المُخْبِرُ عن الله عز و جل، و هو فَعِيلٌ بمعنى فاعِلٍ. قال ابن بري: صوابه أن يقول فَعِيلٌ بمعنى مُفْعَلٍ مثل نَذِيرٍ بمعنى مُنْذِرٍ و أَيْمٍ بمعنى مُؤَلِّمٍ.

و في النهاية: فَعِيلٌ بمعنى فاعِلٍ للمبالغة من النَّبَأِ الخَيْرِ، لأنه أنبأ عن الله أي أَخْبَرَ. قال: و يجوز فيه تحقيق الهمز و تخفيفه. يقال نبأ و نبأ و أنبأ.

قال سيبويه: ليس أحد من العرب إلّا و يقول تَنَبَّأَ مُسْتَبَلِّمًا، بالهمز، غير أنهم تركوا الهمز في النبي كما تركوه في الذُرِّيَّةِ و البَرِّيَّةِ و الخائِبِيَّةِ، إلّا أهل مكة، فإنهم يهزمون

هذه الأحرف و لا يهزمون غيرها، و يخالفون العرب في ذلك. قال: و الهمز في النَّبِيِّ لغه رديته، يعني لقله استعمالها، لا لأنَّ القياس يمنع من ذلك. ألا ترى إلى قول

سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلم: و قد قيل يا نَبِيَّ اللَّهِ، فقال له: لا تَنْبِرْ بِاسْمِي، فإنما أنا نَبِيُّ اللَّهِ. و في روايه: فقال لستُ بِنَبِيِّ اللَّهِ و لكنِّي نَبِيُّ اللَّهِ.

قال الجوهري: يُجْمَعُ أَنْبِيَاءٌ، لأن الهمز لما أُبْدِلَ و أُلْزِمَ الإِبْدَالُ جُمِعَ جَمْعٌ ما أصلُ لامة حرف العلة كَعَبِيدٍ و أَعْبَادٍ، على ما ذكره في المعتل.

قال الفراء: النبيُّ هو من أنبأ عن الله، فَتَرِكَ هَمْزَهُ. قال: و إن أُخِذَ من التَّنْبُوهِ و النَّبَاوَةِ، و هي الارتفاع عن الأرض، أي إنه أُشْرِفَ على سائر الخَلْقِ، فأصله غير الهمز.

و قال الزجاج: الفراءه المجمع عليها، في النَّبِيِّينَ و الْأَنْبِيَاءِ، طرح الهمز، و قد همز جماعه من أهل المدينة جميع ما في القرآن من هذا. و اشتقاقه من نبأ و أنبأ أي

أخبر. قال: و الأجود ترك الهمز.

اما در مورد امامت^۲ قرآن مجید به این جهت عنایت خاصی دارد. مقام امامت یک نوع مقامی است که نتیجه علاوه بر رشدی که متناسب با دعوت الهی و تحمیل دعوت الهی است بر رسول الهی و نبی الهی، یک درجه بالاتر است. لذا قرآن مجید که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ﴾^۳ این تازه آغاز رسالت می باشد، آنحضرت بعداً امتحانهایی شد که قرآن از آنها به لفظ ابتلاء تعبیر می فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾ * وَقَدَيْنَاهُ بِذِيحِ عَظِيمٍ^۴ [پس از این مراحل تازه حضرت ابراهیم به مقام امامت نائل گردیدند.] پس امامت در قرآن مجید هم به لحاظ معنای لغوی و هم به لحاظ موقعیت الهی اش با کلمه نبی و رسول تفاوت دارد.

و الرُّسُولُ أَخْصُ مِنَ النَّبِيِّ، لَأَنَّ كُلَّ رَسُولٍ نَبِيٌّ وَ لَيْسَ كُلُّ نَبِيٍّ رَسُولًا..... و قيل: النَّبِيُّ مُشْتَقٌّ مِنَ النَّبَاوَةِ، وَ هِيَ الشَّيْءُ الْمُرْتَفِعُ. (لسان العرب، ج ۱، ص: ۱۶۲- ۱۶۴)

۱. التحریم / ۱

۲. امام « پیشوا ». راغب گوید: امام آنست که از وی پیروی و بوی اقتدا شود، خواه انسان باشد یا کتاب یا غیر آن، حق باشد یا باطل جمع آن ائمه است. در قاموس گفته امام آنست که از وی پیروی شود رئیس باشد یا غیر آن، ریسمانی که بنا به دیوار می کشد تا راست بنا کند، راه، متولی امر، قرآن، پیغمبر، خلیفه، فرمانده لشکر، و آنچه بجه هر روز یاد میگیرد، و نمونه ای که از روی آن نظیر آنرا می سازند و ناگفته نماند معنی جامع، همان مقتدا بودن است، ریسمانی که بنا از آن پیروی می کند و طبق آن بنا می کند، راهی که انسان در امتداد آن قدم بر می دارد، کتابی که می خواند همه امام و پیشوا و مقتدایند.

در آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَبَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره / ۱۲۴) مراد از امام، ابراهیم علیه السلام است «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس / ۱۲) روشن می شود «امام مبین» بمعنی کتاب مبین است. در تفسیر المیزان از تفسیر قمی از ابن عباس از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: بخدا منم امام مبین حق را از باطل آشکار میکنم، و این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بارت برده ام «فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُمَا لِيَمَامٍ مُّبِينٍ» حجر: ۷۹ از آنها انتقام کشیدیم و آن دو در راه آشکاری است، امام در اینجا بمعنی راه است و در آیه «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً» (هود / ۱۷- احقاف / ۱۲)، بتورات امام اطلاق شده است. ناگفته نماند: قرآن پیشوایان را به دو دسته تقسیم می کند، پیشوایان حق و پیشوایان باطل، مثل «وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء / ۷۳) «وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص / ۴۱). (قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۱۹)

۳. الانبیاء / ۵۱

۴. الصافات / ۱۰۶ و ۱۰۷

روایات صریح نیز در این جهت وجود دارد که می‌گویند مقام امامت بالاتر از مقام رسالت می‌باشد.^۱

امامت عامه در قرآن (آیه ابتلاء):

از جمله آیاتی که در قرآن مجید محدوده امامت را بیان می‌کند آیه شریفه ذیل است:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ

عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲ آنگاه که خدا امتحان کرد (آزمود) ابراهیم را به کلماتی، و او آنها را کامل به پایان

رساند، خداوند به وی فرمود من تو را از این پس امام برای مردم قرار دادم، حضرت ابراهیم عرض

کرد این در نسل من باشد، خداوند فرمود: نه، پیمان من به ظالمین نمی‌رسد. [جهت تبیین مطلب ابتدا

باید بعضی از مفردات آیه توضیح داده شود:]

معنای «کلمه» در آیه ابتلاء:

مقصود از کلمه در آیه شریفه آن اصطلاحی که در دستور زبان عربی می‌باشد، نیست بلکه مقصود از

کلمه گاهی یک «موجود کامل»^۳ و گاهی یک «دستور و وضعیت کامل»^۴ است.

۱. روایات زیادی از اهل بیت علیهم السلام نقل شده که مقام امامت بالاتر از مقام رسالت می‌باشد، از جمله:

الف) در روایت مفصلی که از امام رضا علیه السلام نقل شده، چنین آمده: «إِنَّ الْإِمَامَةَ حُصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْخُلَّةِ مَرْتَبَةً

نَالَتْهُ وَفَضِيلَهُ شَرَّفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (الكافی ج ۱ ص ۱۹۹ ح ۱ باب نادر جامع فی فضل الامام وصفاته)

ب) «عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ

إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ فَمَنْ عَظَمَهَا فِي عَيْنِ

إِبْرَاهِيمَ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (الكافی ج ۱ ص ۱۹۹ ح ۲ باب طبقات الانبياء والرسول والائمة عليهم السلام)

۲. البقره / ۱۲۴

۳. «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۴۵﴾ آل عمران / ۴۵

مراد از کلمه در این آیه شریفه یک موجود کامل است که همان وجود مبارک حضرت عیسی مسیح علیه السلام می‌باشد.

۴. «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي ﴿۱۰۹﴾ الكهف / ۱۰۹

کلمه در اینجا مقصود یک دستور مستقل می‌باشد. (مرحوم استاد قدس سره)

توضیح مطلب: گاهی بعضی از آزمایشها به هم مربوط اند و این آزمایشها هر کدام یک واحد مستقلی هستند- مانند یک سال تحصیلی یا ترمهایی که در یک سال تحصیلی در سطح دانشگاه (سطح کارشناسی یا بالاتر) یا سطح آموزشگاه زیر دانشگاه وجود دارند- مراحل آموزش و تعلیم در هر سال یا ترم در سطح واحد است، لذا تمام آموزشها و آزمایشها و آزمونها نیز در سطح واحد قرار دارند. البته ممکن است یک آزمون مراحل مختلفی داشته باشد ولی همه ی مراحل به هم مربوط و نتیجه واحدی می دهند. خداوند نیز حضرت ابراهیم علیه السلام را به کلماتی (به مراحل مختلفی که هر کدام یک واحد بودند) آزمود، [که از باب نمونه به دو امتحان اشاره می کنیم]:

امتحانات حضرت ابراهیم علیه السلام:

امتحان نخست:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاقِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالُوا اجْتَنَبْنَا بِالْحَقِّ أُمَّ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * وَتَاللَّهِ لَأُكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ * قَالُوا مَن فَعَلَ هَٰذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ * قَالُوا فَاتُّوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَالَمِينَ * أَنْتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ * فَارْجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ * ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَ

لَا يَضُرُّكُمْ * أَفِ لَكُمْ * وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ * قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَعَلِينَ ﴿١﴾

(ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم * آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه‌های بی‌روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می‌کنید؟! * گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند. * گفت: مسلماً هم شما و هم پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده‌اید! * گفتند: آیا مطلب حقی برای ما آورده‌ای، یا شوخی می‌کنی؟! * گفت: (کاملاً حق آورده‌ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را ایجاد کرده و من بر این امر، از گواهانم! * و به خدا سوگند، در غیاب شما، نقشه‌ای برای نابودی بتهایتان می‌کشم! * سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب)، همه آنها - جز بت بزرگشان - را قطعه قطعه کرد شاید سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند)! * هنگامی که منظره بتها را دیدند، گفتند: «هر کس با خدایان ما چنین کرده، قطعاً از ستمگران است (و باید کیفر سخت ببیند)!» * (گروهی) گفتند: شنیدیم نوجوانی از (مخالفت با) بتها سخن می‌گفت که او را ابراهیم می‌گویند. * (جمعیت) گفتند: او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، تا گواهی دهند! * (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند)، گفتند: تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای، ای ابراهیم؟! * گفت: بلکه این کار را بزرگشان کرده است! از آنها پرسید اگر سخن می‌گویند! * آنها به وجدان خویش بازگشتند و (به خود) گفتند: حقا که شما ستمگرید! * سپس بر سرهایشان واژگونه شدند (و حکم و جدان را بکلی فراموش کردند و گفتند: تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند! * (ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای

شما دارد، و نه زبانی به شما می‌رساند! (نه امیدی به سودشان دارید، و نه ترسی از زیانشان!) * اف
بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا اندیشه نمی‌کنید (و عقل ندارید)؟! * گفتند: او را بسوزانید و
خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است! * (سرانجام او را به آتش افکندند ولی ما)
گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش! * آنها می‌خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند ولی
ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم!]

اگر ما آنگاه که حضرت ابراهیم علیه السلام در سرسختی در مقابل عناد مشرکان و در ثبات در
دعوت به توحید، تا به مرحله عملی در آتش افکنده شدن و دست از دعوت به توحید الهی برنداشتن،
را یک واحد در نظر بگیریم، می‌بینیم که حضرت ابراهیم علیه السلام چه مراحل سختی را گذرانده
است، اما این مراحل بر حضرت ابراهیم علیه السلام به آسانی پایان یافت، آن مقداری که سخت
و مشکل بود، مقدمات این مراحل و آن، تصمیم بر اینکه تا به مرحله ی در آتش افکنده شدن ثابت
باشد، برای اینکه خداوند در ادامه می‌فرماید:

﴿قُلْنَا يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ * وَ ارَادُوْا بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنٰهُمُ الْاٰخِرِيْنَ ﴿۱﴾﴾^۱ ما به آتش
گفتیم: ای آتش سرد و سازشکار باش با ابراهیم یعنی با او بساز، آنها می‌خواستند نسبت به حضرت
ابراهیم یک خدعه‌ای بزنند که جانش را به بدترین وجهی بستانند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم
قرار دادیم یعنی امتحانشان بی‌نتیجه شد.

^۱ الانبیاء / ۶۹ و ۷۰

امتحان دوم:

﴿ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴾^۱

حضرت ابراهیم به فرزندش فرمود: بسرم من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم - این کلام الهی است و ذره ای تشکیک هم در آن وجود ندارد - گفت: پدر آنچه به شما فرمان داده شده انجام بده.

چون این یک امر الهی است هیچگونه اصراری در آن وجود ندارد، ولذا این امتحان تا آنجا پیش می رود که فرمود: ﴿ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴾^۲. این امتحان نیز از نظر، سختی مانند امتحان اول بود، اما سرانجام هیچکدام از این امتحانها آنگونه که از آغاز می نمود، نشد، آتش با حضرت ابراهیم علیه السلام سازگار شد، حضرت اسماعیل نیز سالم ماند و...

البته همین مقدار که حضرت ابراهیم علیه السلام جهت امتثال امر الهی آماده ی سوختن در آتش و ذبح فرزند بشود - چون تجربه ی دومی هم نبوده - خیلی سخت و دشوار است.

بنیاد فرسنگ حعفری

^۱. هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «بسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داری اجرا

کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت. (الصافات / ۱۰۲)

^۲. ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم. (الصافات / ۱۰۷)

معنای (اتْمَهْن) در آیه ابتلاء :

حضرت ابراهیم علیه السلام با اینکه پیغمبر الهی ، رسول و اولوا العزم نیز می باشد اما هنوز امتحان لازم جهت مقام امامت را نداده است زیرا مقام امامت مقامی است که از مسیر آیه فهمیده می شود که می فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾^۱ آنگاه که حضرت ابراهیم تمام امتحانات^۱ را کامل به پایان رساند (یعنی تمامی آنچه را در مرحله آزمون بود، همانگونه که باید باشد حضرت ابراهیم علیه السلام انجام داد) ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ خداوند فرمود: من تو را از این پس امام برای مردم قرار دادم. [بنابراین کلمه «اتمهن» به معنای «کامل به پایان رساندن به همان صورتی که خداوند متعال خواسته» می باشد، زیرا که حضرت ابراهیم علیه السلام پس از به پایان رساندن تمام این آزمون‌ها به همان صورتی که خدا خواسته، به مقام امامت نائل گردید.]

تفاوت امتحان الهی با امتحان بشر:

امتحانات الهی با امتحانات ما تفاوت دارد، امتحانات الهی گزینشی نیستند، ولی امتحانات ما می توانند گزینشی باشند. مثلاً فرض کنید در یک امتحانی، چهل تا سؤال به ما می دهند که اگر به بیست سؤال پاسخ داده شود نمره ی قبولی کسب می کنیم، ولی امتحانات الهی گزینشی نیست، همه ی آنها را باید کامل بکنیم لذا خداوند متعال در آیه می فرماید: «فَاتَمَّهُنَّ» آنها را کامل به پایان رساند، صحبت

^۱ از کلمات فهمیده می شود که امتحانهای الهی ، بیش از دوتا بودند. (مرحوم استاد قدس سره)

گزینشی وجود ندارد که در ضمن چهل سؤال، بیست‌تا را انتخاب کنیم، بلکه باید به تمام آنها پاسخ گفته شود و الا از امتحان ردّ خواهیم شد.

معنای امام:

[با توجه به مطالب گذشته معنای امام نیز برای ما روشن می‌شود]، معنای امام آن نیست که آنچه او به مردم می‌رساند، درست می‌رساند بلکه هر آنچه انجام می‌دهد - خواه بگوید دستور الهی است، خواه نگوید - همان است که خداوند متعال می‌خواهد. (یعنی: آنچه او انجام می‌دهد لازم نیست به مردم بگوید که من طبق حکم الهی این کار را انجام می‌دهم بلکه کار را به هرگونه که انجام داد خود او نمونه‌ی آن است که خدا این کار را به همین‌گونه می‌خواهد و لذا بیان لازم ندارد).

مثلاً: در حدیث آمده که «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي صَلِّيًّا»^۱ (نماز بخوانید آنگونه که من می‌خوانم)، یا مانند اینکه خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله در حجه الوداع فرمودند: «تَعْلَمُوا مِنِّي مَنَاسِكَكُمْ»^۲ (کیفیت حجّ خود را از من بیاموزید) که من بعد از این با شما دیگر در حج شرکت نمی‌کنم.^۳ این را لازم نیست پیغمبر صلی الله علیه وآله و یا حضرت ابراهیم علیه السلام بگویند، بلکه به مجرد اینکه آنها این کار را می‌پذیرفتند، این خود معنایش این است که خداوند متعال از این کار راضی است، (یعنی این کار همانگونه است که خداوند متعال می‌خواهد)، برای اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام [به

^۱ بحارالانوار ج ۸۲ ص ۲۷۹ - عوالی اللالی ج ۱ ص ۱۹۸ - نهج الحق وکشف الصدق ۴۲۳

^۲ در روایت به این عبارت آمده: خذوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ (مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۴۲۰)

^۳ اصلاً حجه الوداع را به این خاطر نامیدند که مردم با پیغمبر صلی الله علیه وآله در این حج خدا حافظی می‌کردند، پیغمبر صلی الله علیه وآله نیز با آنها خدا حافظی می‌کرد چون پس از آن پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند: دیگر در حجّی من نیستم که از من حجّ را بیاموزید. (مرحوم استاد قدّس سرّه)

عنوان مثال] نه فقط امتحان راست‌گویی - که رسالت بر آن متوقف می‌باشد - داده بودند، بلکه امتحان احکامی که مربوط به اوست - در منتهای سختی و منتهای اینکه فرض می‌شود توان انسان در آن سطح باشد - را داده است و همانگونه که خداوند متعال می‌خواست از امتحان برآمد، معنای امام این است. امام یعنی اینکه هر کاری که او می‌کند لازم نیست ما گوش به سخنش بدهیم، بلکه عمل وی گویاست، همانگونه که سخنش گویای فرمان و اراده‌ی حضرت حقّ جلّ و علا می‌باشد.

عدم رسیدن امامت به ظالمین:

در ادامه آیه‌ی شریفه خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد: امامت در نسل من باشد، حضرت حقّ جلّ و علا فرمود: عهد و پیمان من به ظالمین نمی‌رسد.

حدّ ظلم^۱ اینکه کسی نتیجه‌ی نادانی، نبودن داعیه‌ی الهی، نداشتن آگاهی کافی و ساده‌لوحی ذهنی از هدایت الهی بازمانده باشد، آنچه که هفتصد میلیون هندو را به تقدیس گاو وا می‌دارد. امکان دارد کسی در آغاز جوانی چنین باشد، سپس هدایت شود و به محافل عالیّه توحید برسد، اما چنین شخصی در عین حالی که شایستگی نمونه‌ی کامل ایمان را دارد، شایستگی مقام امامت را ندارد.

به عنوان نمونه: حضرت ابی‌ذر (سلام الله علیه) در مراتب توحید به مرحله‌ای رسید که یکی از ارکان چهارگانه ایمان شد، اما چون در آغاز به علّت نداشتن پیامبر الهی، برخورد نکردن با داعیه الهی و

^۱ الظُّلْمُ عند أهل اللّغه و كثير من العلماء: وضع الشيء في غير موضعه المختصّ به، إمّا بنقصان أو بزيادة، و إمّا بعدول عن وقته أو مكانه قال بعض الحكماء: الظُّلْمُ ثلاثة: الأول: ظُلم بين الإنسان و بين الله تعالى، و أعظمه: الكفر و الشّرك و النّفاق الثّاني: ظُلم بينه و بين الناس و الثّالث: ظُلم بينه و بين نفسه (المفردات في غريب القرآن ج ۱ ص ۵۳۷)

آگاهی نداشتن، مرحله‌ای را گذراند که در آن به خود ستم کرده بود^۱، شایستگی نمونه‌ی کامل ایمان را دارد، اما شایستگی مقام امامت را ندارد.

امامت در نگاه اهل سنت:

یکی از بزرگان ادب و تاریخ، ابوالعباس^۲ احمد بن عبدالله بن علی بن عباس القلقشندی^۳ در کتاب خود به نام «مآثر الإنافه فی معالم الخلافه»^۴ چنین می‌نویسد:

«والذی علیه العرف^۵ المشاع من صدر الاسلام و هلمّ جراً اطلاق اسم الخلیفه علی کل من قام بأمر المسلمین التیام العام» آن چیزی که روش عامه‌ی مردم است - شناخته شده در مردم است - اینکه اسم خلیفه به هر کسی که کار عمومی مسلمونها را به اختیار بگیرد، اطلاق می‌شود. برای اینکه از نظر اهل سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله، نه خلیفه تعیین کرد، نه برای خلافت ضابطه‌ای تعیین کرد، بلکه خود مسلمانها فردی را انتخاب کردند و عنوان خلیفه بر او گذاشتند.^۶

سپس در ادامه می‌گوید: «الامام وهو من القاب المُستجدّه للخلیفه فی اثناء الدوله العباسیه بالعراق» می‌گوید: امام از الفاظی است که در زمان بنی‌العباس پیدا شد - یعنی لقبی است که تازه پیدا شده و جدید است، در زمان خلفاء راشدین نبود، در زمان خلفای بنی‌امیه به تیره‌شان (سفیانیان یعنی

^۱ ستم کردن وی به لحاظ انکار اولین حقیقت توحید خالص عالم می‌باشد. (مرحوم استاد قدس سره)
^۲ ابوالعباس احمد بن عبدالله بن علی بن عباس القلقشندی، از علمای نیمه دوم قرن هشتم و نیمه اول قرن نهم که در فقه اشعری و در فقه شافعی مذهب است.
^۳ قلقشندی جایی است در قسمت علیای مصر (مرحوم استاد قدس سره)
^۴ این کتاب در نظر اهل سنت مورد اهمیت است. (مرحوم استاد قدس سره)
^۵ عرف یعنی شناخته شده، از صدر اسلام تا به امروز (مرحوم استاد قدس سره)
^۶ اولی جرات نمی‌کرد که به وی امیرالمؤمنین گفته شود، به دومی امیرالمؤمنین گفتند، گفت ای وای من چگونه این لقب را بپذیرم در حالی که اولین خلافت را فقط من به ابی‌بکر دادم و لذا بعضی گفتند ما مومنین و شما امیر بر ما هستید، پس بنابراین ما مؤمنینم و أنت امیرنا پس امیرالمؤمنین. (مرحوم استاد قدس سره)

فرزندان ابوسفیان و مروانین یعنی فرزندان مروان بن الحکم) در آن زمان این لقب نبود- بلکه به خلیفه عباسی کم کم امام گفتند «الامام الناصر، الامام المستعصم، الامام...»

در ادامه می‌افزاید: «والأصل فی ذلك أن الشيعة كانوا يعبرون عنهم بأمرهم بالامام، من حيث أن الامام فی اللغة هو الذي يقتدى به و هم بأئمتهم مقتدون و عندا قوالهم و افعالهم واقفون، لاعتقادهم فيهم العصمه»^۱ شیعه از کسی که مسئول کارهای آنها و کارهای مذهبی‌شان بعهدده او بود، تعبیر به امام می‌کردند، زیرا معنای امام در لغت عربی این است: «کسی که از او تبعیت و پیروی می‌شود»^۲ این شیعه‌ها نسبت به ائمه ی خود تبعیت دارند و در محدوده سخنان، کار و سیره عملی آنها، در همان محدوده متوقف می‌شوند و از آن تعدی نمی‌کنند، هر سخنی که آنها داشتند^۳ به آن سخن عمل می‌کنند.

۱. مآثر الإنافه فی معالم الخلافه ج ۱ ص ۷ و ۱۱

۲. امارسول، آن کسی است که من پذیرفتم از خدا پیامی آورده، بیش از این در [معنای] رسول نخواهید است، (یعنی: من پذیرفتم که از طرف خدا به او وحی شریعت [داده شده است].) در اینجا استاد (قدس سره) واقعه ای را نقل می‌فرماید به این مضمون:

در یکی از مجلات خارجی به گروه مستشرقینی که در «لایزن» هلند هستند حمله‌ای شده بود، به اینکه شما نسبت به مقام پیغمبر صلی الله علیه وآله و بزرگان اسلام ادب را مراعات نمی‌کنید. مسئول هیئت استشرافی در جواب گفته: آقا مشکل ما این است که ما مسیحی هستیم، من مسیحی نمی‌توانم بگویم: پیغمبر محمد [صلی الله علیه وآله]، بله پیغمبر مسلمانان می‌توانیم بگویم اما به عنوان پیغمبر مطلق نمی‌توانیم بگوئیم، چون معنای این کلام این است که این، انتقال از هر دینی که ما داشته باشیم به دین جدید که اعتراف به رسالت حضرت خاتم النبیین [صلی الله علیه وآله] می‌باشد.

جواب مرحوم استاد (قدس سره): اعتراف به پیغمبری هیچ پیغمبری نشانه انتقال به دین او نیست یعنی اگر بگوید: عیسی (علیه الصلاه و السلام) پیغمبر الهی است، این اعتراف به مسیحیت و دخول در مسیحیت نیست.

۳. سخنی که از آنها درباره آن آمده، نه در صحیح بخاری، نه در سنن ابی داوود دنبال حدیث می‌گردند و نه در کنز العمال دنبال حدیث بی‌سند می‌روند. به همین مناسبت در اینجا استاد (قدس سره) خاطره ای به این مضمون نقل می‌فرماید: بعد از اینکه اقتصادنا سید محمد باقر صدر چاپ شد من خیلی به ایشان اعتراض کردم. یکی: اینکه این کتاب از سنن ابی داوود نقل می‌کند، سنن ابی داوود چه ارزشی نزد ما دارد؟ آیا این آموزش این نیست که بقیه هم بروند از سنن ابی داوود حدیث نقل کنند و به خورد خود و دیگران بدهند؟ دوم: اینکه چگونه ما به مضمون حدیث ملتزم باشیم؟ در اول اقتصادنا، در مقدمه یک جمله‌ای دارد که شاید کسی متوجه نشد جز خود من، نوشته: سخنانی که در این کتاب آمده، موارد زیادش بر خلاف اجتهاد شخصی خود مؤلف است (یعنی در اینجا اگر گفتیم این مطلب به حدیث ابی داوود واجب است، اساساً این آقا نه واجب می‌داند، نه حدیث ابی داوود را معتبر می‌داند، لکن با کمال تأسف این اصل شد تا به کجا کشید نمی‌توانم بگویم.

چون عقیده آنها [شیعه] این است که آنها [ائمہ علیہم السلام] معصوم^۱ هستند.

امامت خاصه (امامت امیرالمومنین علیه السلام) :

از جمله آیاتی که دلالت بر امامت خاصه حضرت امیرالمومنین علیه السلام می کند، آیه شریفه ذیل است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۲

به حساب آیات قرآن مجید در مورد امامت امیرالمومنین علیه السلام، کلمه امام نیامده، بلکه کلمه ولی ذکر شده است. افق و شمول کلمه «ولی» از لحاظ معنا به مراتب بیشتر از کلمه «امام» است و لذا

در اینجا دو بحث مطرح است: ۱- بحث اصل لغوی که ولی چند معنا دارد؟^۳

۱. معنای معصوم این است که هر چه من نیاز دارم، می داند و هر چه می داند همانگونه که می داند، به من می آموزد و همانگونه که می داند خود عمل می کند، نه عمداً بر خلاف آنچه می داند سخن می گوید یا کاری می کند و نه چیزی را نمی داند و به خیال خود که خود را عادل می بیند که جهل مرکب باشد، سهو نمی کند، اشتباه نمی کند، خطا نمی کند و ... (مرحوم استاد قدس سره)

۲. ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (المائده / ۵۵ و ۵۶) بصورت متواتر از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده که این آیه در شأن امیرالمومنین علیه السلام نازل شده است.

۳. الولیّ هو الناصر، و قیل: الْمُتَوَلَّى لأمور العالم و الخلاق القائم بها... و الولیّ: ولیّ الیتیم الذی یلی أمره و یقوم بکفایتیه. و ولیّ المرأة: الذی یلی عقد النکاح علیها و لا یدعها تستبدّ بعقد النکاح دونه. و فی روایه: ولیّها ای متولیّ امرها... قال الفراء: الموالی ورثه الرجل و بنو عمّه، قال: و الولیّ و المولیّ واحد فی کلام العرب... و روی ابن سلام عن یونس قال: المولیّ له مواضع فی کلام العرب: منها المولیّ فی الدین و هو الولیّ... قال ابن الأثیر... و قد تکرر ذکر المولیّ فی الحدیث، قال: و هو اسم یقع علی جماعه کثیره فهو: الرّبّ و المالك و السیّد و المنعم و المعتق و الناصر و المحبّ و التابع و الجار و ابن العمّ و الحلیف و العقیّد و الصّهر و العبد و المعتق و المنعم علیه... و کلّ من ولیّ امرأ أو قام به فهو مولاة و ولیّ، قال ابن الأثیر: و قوله، صلی الله علیه و آله [و سلم: من كنت مولاة فعلى مولاة، یحمل علی أكثر الأسماء المذكوره قال الشافعی: و قول عمر لعلی [علیه السلام]: أصبحت مولى كل مؤمن ای ولیّ كل مؤمن، و قیل: سبب ذلك أن أسامه قال لعلی، رضی الله عنه: لست مولاة، إنما مولاة رسول الله، صلی الله علیه و آله [و سلم، فقال: صلی الله علیه و آله] [و سلم: من كنت مولاة فعلى مولاة، و كل من ولیّ امر واحد فهو ولیّ و ولیّ: الصّدیق و النّصیر. ابن الأعرابی: الولیّ التابع المحب، و قال أبو العباس فی قوله، صلی الله علیه و آله] [و سلم: من كنت مولاة فعلى مولاة ای من أحببني و تولّاني فلیتولّه... و الولیّ: ضدّ العدو... قال ثعلب: كل من عبد شيئاً من دون الله فقد اتخذه ولياً. و قوله عز و جل: الله ولیّ الذّین آمنوا، قال أبو إسحاق: الله ولیهم فی حجاجهم و هدیاتهم و إقامة البرهان لهم لأنه یزیدهم بإیمانهم هدیاه... و ولیّهم أيضاً فی نصرهم علی عدوّهم و إظهار دینهم علی دین مخالفيهم، و قیل: ولیّهم ای

۲- بحث دیگر این است: آنگاه که خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله فرمود: «من كنت وليه فان علياً وليه^۱» یا «من كنت مولاه فان علياً هذا مولاه^۲» چند معنا دارد؟

آیا مراد این است: هر کسی که من داماد اویم، علی داماد اوست؟ که پیغمبر صلی الله علیه وآله با کمال تأسف داماد ابوبکر، عمر و ابوسفیان بود و امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها داماد اینها نبود، بلکه خداوند هیچ دومی را گرفتار دامادی این سه تا بشر نکند. یا مراد، هر کس که داماد من است، داماد علی علیه السلام است؟ که تمام این معناها صحیح نمی باشند.

يَتَوَلَّى ثَوَابِهِمْ و مجازاتهم بحسن أعمالهم..... و المولى: الصاحب و القريب كإبن العم و شبهه. و قال ابن الأعرابي: المولى الجار و الحليف و الشريك و ابن الأخت. و المولى: المولى (لسان العرب، ج ۱۵، ص: ۴۰۶ - ۴۱۱)

^۱ تهذيب الاحكام ج ۳ ص ۱۴۴ باب صلاه الغدير - بحار الانوار ج ۳۷ ص ۱۹۶ باب اخبار الغدير

^۲ بحار الانوار ج ۲ ص ۲۱۱ باب ان حديثهم صعب مستصعب و ج ۳۷ ص ۱۲۱ باب اخبار الغدير - الخصال ج ۱ ص ۶۵ - شواهد التنزيل ج ۲ ص ۳۹۰
لازم به ذکر است که این فرازهای شریف با عبارتهای مختلف در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده، از جمله:
«من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه»، «من كنت مولاه فعلى مولاه»، «من كنت مولاه فهذا مولاه»، «من كنت مولاه فان عليا مولاه» و.....

معنای کلمه «ولی» :

در کلمه «ولی» معنای ثبات و دوام نهفته است. مثلاً: در «ولی طفل» که پدر یا جد باشد، هیچ وقت این دو از پدری یا جد بودن جدا نمی‌شوند تا اینکه ولایت را هم از آنها جدا کنیم، منتها گاهی اگر این دو، سفیه یا شبه سفیه باشند، [در این صورت نیز ولایت دارند اما] حق اعمال [این] ولایت را ندارند و لذا [در هر صورت] به پدر یا جد ولی گفته می‌شود، [چون ولایت از این دو قابل انفکاک نیست].

اما به کسی که اختیار منطقه‌ای در اختیار اوست (مانند: والی بلد، والی شهر)^۱ ولایت در او ثبات ندارد، فرض کنید اگر ده سال هم والی باشد باز هم احتمال دارد سال یازدهم از مقام ولایت عزل بشود و دیگری جای او بیاید، که سابقاً این عزل در اختیار شخص اول مملکت - به لحاظ در دست داشتن قدرت، نه به لحاظ قرب در نزد خداوند متعال - بود.^۲ بنابراین به این شخص «والی» گفته می‌شود، اما ولی به آن اطلاق نمی‌شود، چون در «ولی» معنای ثبات و دوام خوابیده است که این معنا در «والی» وجود ندارد.

بنیاد فرسنگ حعفری

^۱ سابقاً اصطلاح استاندار، فرماندار و غیره وجود نداشت، بلکه اصطلاح والی بود [حتی در ایران نیز والی وجود داشت، مانند: والی خراسان، والی فارس، والی خوزستان و.... (مرحوم استاد قدس سره)]

^۲ معروف است که فرهاد میرزا والی فارس بود، تا اینکه ناصرالدین شاه احساس کرد - یا مثلاً در ذهنش آوردند - ممکن است این ولایت دوام پیدا بکند و مقدمه قدرت ثابته بشود، لذا یک پیغام برای او [فرهاد میرزا] فرستاد که، آقا شما قصد زیارت عتبات ندارید، گفت: بله باید بروم، دیگر به او ولی نمی‌گویند، [بلکه] والی می‌گویند. (مرحوم استاد قدس سره)

کلمه «ولی» در آیه ولایت:

در آیه کریمه که ذکر گردید، یک کلمه «ولی» آمده است، حضرت حقّ جلّ و علا ابتداءً خود، سپس «رسول خدا صلی الله علیه وآله» و پس از آن «الذین آمنوا» را به عنوان ولیّ معرفی کرده است. برای فهمیدن معنای «ولایت از سوی خداوند متعال» باید به خود قرآن مجید مراجعه نمائیم.^۱

خداوند متعال در سوره کهف می‌فرماید: ﴿مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾^۲ (آنها هیچ ولیّ و سرپرستی جز خداوند ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد!) می‌فرماید: آنها غیر از خدا^۳ (الله) هیچ ولیّ ندارند، برای اینکه خداوند متعال، خدائی او ثابت است، خالق عالم و قدرت حاکم بر آن است^۴، لذا در حکم و فرمانرواییش بر موجودات، دیگری را شریک خود نمی‌کند.

سپس در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾^۵ [آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان این بود که: «اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند»، خداوند

^۱ شاید «ولی» از الفاظی باشد که فراوان در قرآن مجید آمده، شاید مضمون ولیّ، مولا، اولیاء و غیره، در حدود هفتاد یا هشتاد مورد آمده است. (مرحوم استاد)

^۲ الکهف / ۲۶

^۳ البته خدا در فارسی اینجور نیست که منحصر به ذات مقدس حضرت حقّ باشد ولو معتقد به توحید وقتی خدا گفت، اینجور نیست، با مسامحه می‌شود به کسانی

دیگر هم اطلاق بشود. «الله» اسم خاص، علم خاص ذات مقدس حضرت حقّ جلّ و علاست. (مرحوم استاد قدس سره)

^۴ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ البقره / ۲۵۵

^۵ زمر / ۳

روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند خداوند آن کس را که دروغگو و کفران‌کننده است هرگز هدایت نمی‌کند!

می‌فرماید: آنهایی که هر کدام برای خود یک سرپرست «ولی» انتخاب کردند، اینها نیز عبادت می‌کنند. عبادت آنها ابتداءً به این معناست که: هر چه «اولیاء» فرمان دهند، عبادت کنندگان نیز گوش می‌دهند (به عبارت دیگر: جلب رضایت اولیاء)، چرا؟ برای اینکه می‌گویند: ما «اولیاء» را عبادت می‌کنیم تا ما را به خدا نزدیک کنند.

اولاً: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ آنها دروغ می‌گویند، و یک ذره ایمان به خداوند متعال نیز ندارند. اساساً هیچ چیزی که در خداوند متعال هست، در «اولیاء» نمی‌بینند، بلکه آنها را بر خداوند ترجیح می‌دهند، در حالی که خداوند متعال در سوره نمل می‌فرماید: ﴿أَمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَمْ لَهُمْ مَعَهُ اللَّهُ * أَمْ مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِي وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَمْ لَهُمْ مَعَهُ اللَّهُ * أَمْ مَنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ^۱ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ مَعَهُ اللَّهُ * أَمْ مَنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَمْ لَهُمْ مَعَهُ اللَّهُ * أَمْ مَنْ يَبْدُو الْخُلُقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ مَعَهُ اللَّهُ *^۲

^۱ بزرگان در اینجا وقتی این آیه را می‌خوانند، «انت یا الله» می‌گفتند تا اینکه معلوم بشود، خدایا ما جز تو کسی دیگر نداریم. (مرحوم استاد قدس سره)

^۲ النمل / ۶۰-۶۴

[ترجمه: «آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند» یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده؟! و برای شما از آسمان، آبی فرستاد که با آن، باغهایی زیبا و سرورانگیز رویانندیم شما هرگز قدرت نداشتید درختان آن را برویانید! آیا معبود دیگری با خداست؟! * یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و میان آن نهرهایی روان ساخت، و برای آن کوه‌های ثابت و پابرجا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند با این حال) آیا معبودی با خداست؟! * یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد آیا معبودی با خداست؟! * یا کسی که شما را در تاریکیهای صحرا و دریا هدایت می‌کند، و کسی که بادها را بعنوان بشارت پیش از نزول رحمتش می‌فرستد آیا معبودی با خداست؟! * یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را تجدید می‌کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد آیا معبودی با خداست؟!] می‌فرماید: چه کسی این کارها را انجام می‌دهد؟ آیا کسی غیر از خدا هست؟

[ثانیاً]: خداوند متعال در آیه بعدی این مطلب را می‌فرماید که: ^۱ اگر او می‌خواست یک فرزندی را انتخاب بکند، خود انتخاب می‌کرد و به اختیار آنها نمی‌گذاشت. یعنی، این بدبختها قدرت خداوند را مانند شیوخ قبائل خود می‌دانستند، که مثلاً یک پیرمرد هشتاد ساله اسماً شیخ قبیله است، اما تمام کارها به دست آقازاده یا آقازاده‌گان این شخص می‌باشند. مشرکان نیز می‌گفتند: خدا همین طور است، او یک کسانی دارد که اینها زاده‌گان او هستند، و واقع کار دست اینهاست، لذا اگر بخواهیم کار ما حل شود باید با آنها بسازیم، همانطور که در مورد رئیس قبیله نیز باید با آقازاده‌گان او بسازیم.

^۱ ﴿لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وُلْدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحٰنَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ زمر / ۴

می فرماید: اینها خداوند را به مانند اصحاب قدرت قیاس کردند، لذا در نتیجه می فرماید: آنها جز خدا هیچ ولیّی ندارند (یعنی اطاعت فقط و فقط از یک ولیّ که همان خدای متعال است، [صحیح می باشد]).

[حال با توجه به مباحث مطرح شده این سوال پیش می آید: خدایی که دیگری را شریک نمی کند، چگونه در آیه ولایت قدر مسلمّ دو کس دیگر را شریک در ولایت خود کرده است؟ جواب:] خداوند متعال در آیه^۱ می فرماید: ولی شما سه تا هستند: ۱- الله ۲- رسول ۳- الذین آمنوا

بنابراین اگر ما بخواهیم مجموع آنها را قبول بکنیم، خداوند متعال باید بفرماید: (انما اولیائکم الله و رسوله والذین آمنوا)، اما در عین حال حضرت حقّ جلّ و علا «اولیائکم» نفرموده، بلکه (ولیّکم) فرموده است، تا به ما بگوید: شما یک ولیّ دارید، و این سه (خدا، رسولش و الذین آمنوا) یک ولایت بر شما دارند، چرا؟ برای اینکه هر چه اولی (الله) نسبت به شما تصمیم بگیرد، دومی (رسول) نیز آگاه است و همین تصمیم را می گیرد، سومی (الذین آمنوا) نیز مانند رسول می باشد، برای اینکه اراده ی آنها از اراده خالق تخلف نمی کند، ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ﴾^۲.

بنیاد فرسنگ حعفری

^۱ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة / ۵۵

^۲ الانبیاء / ۲۶ و ۲۷

سوال: چگونه ممکن است نسبت به کسی که ملک موکل نیست اینگونه نسبت به ما تصمیم بگیرد؟

جواب: قرآن مجید می فرماید: ما [برای] هر کسی [فرشته ای] را موکل کردیم که او را به فرمان الهی حفظ کنند،^۱ وقتی که وقت وفاتش رسید، همان ملک مأمور می شود که او را قبض روح بکند. بنابراین ملک مستقیماً از خداوند متعال تلقی نمیکنند، اگر بگوئیم عزرائیل بزرگ و سید ملک های الهی است که کار آنها جان گرفتن می باشد، تازه عزرائیل از امام زمان [ارواحنا فداه] به موجب روایات أخذ دستور می کند. آن چیزی که هست شب قدر ابتداءً تصمیم بر ولی عصر، امام زمان [ارواحنا فداه] إلقاء می شود، مثلاً اگر مرگ است به عزرائیل، از راه او به آنهایی که در زیر فرمان او هستند، اقرار می شود.^۲

۱. «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» الرعد / ۱۱

۲. در زیارت مطلقه اول وجود مقدس سید الشهداء (سلام الله علیه)، در کتاب شریف مفاتیح الجنان ص ۷۶۵- زیارتی که شیخ صدوق در «من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۵۹۸» می فرماید: (وَ قَدْ أَخْرَجْتُ فِي كِتَابِ الزِّيَارَاتِ وَ فِي كِتَابِ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَنْوَاعاً مِنَ الزِّيَارَاتِ وَ اخْتَرْتُ هَذِهِ لِهَذَا الْكِتَابِ لِأَنَّهَا أَصَحُّ الزِّيَارَاتِ عِنْدِي مِنْ طَرِيقِ الرَّوَايَةِ وَ فِيهَا بَلَاغٌ وَ كِفَايَةٌ) من در کتاب مزار و مقتل انواعی از زیارات نقل کردم، و برای این کتاب این زیارت را اختیار کردم، زیرا به اعتبار روایت در نزد من اصح زیارات است - این فراز شریف آمده: «اراده الربّ فی مقادیر امورّه تهبط الیکم و تصدّر من بیوتکم و الصادر عما فُضِّل من احکام العباد» اراده ی پروردگار در تقدیرات امورش به سوی شما فرود می آید و از خانه های شما برای خلق صادر می شود، احکام بندگان از آنچه تفصیل داده شده از شما صادر می شود. بنابراین تمام تصمیم و تقدیر خلق ابتدائاً به دست ائمه علیهم السلام می رسد و پس از امضاء این بزرگواران علیهم السلام این تصمیمها اجرائی می شوند، اما لازم به ذکر است که اراده ی این بزرگواران همان اراده ی الهی است .

نوع ولایت در «آیه ولایت»:

سؤال: خدا در این آیه چه نوع ولایتی برای خود منظور داشته، که همان حد از ولایت را برای رسول خود صلی الله علیه وآله و ولیّش که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، نیز منظور داشته است؟

جواب: مقدمه: ولایت یعنی کسی یا کاری به عهده کسی باشد که آن فرد کارهای مربوط به او را یا انجام دهد یا فرمان دهد یا امور مربوط به او را در تحت نظر بگیرد نمونه ی کامل ولایت در سطح متعارف، ولایت پدر بر فرزند - از حین تولد تا رسیدن بچه به مرحله‌ای که بتوان از راه دستور دادن به او، امور او را اداره کرد- می باشد. پس در نتیجه ولایت^۱ یعنی اداره کردن کاری یا شأنی که مربوط به دیگری است.

معنای ولایت تشریحی و ولایت تکوینی:

همانگونه که گفته شد، ولایت یعنی اداره کردن کاری یا شأنی که مربوط به دیگری است. این اداره کردن به دو صورت انجام می گیرد:

صورت اول: توسط اراده او (دیگری که کار مربوط به اوست) انجام می شود که اصطلاحاً می گویند بین آمر و ولیّ و آن کسی که ولیّ ولایت بر او دارد، فعل فاعل مختاری که خود او باشد، واسطه است.

به تعبیر ساده: فرض کنید یک مرتبه ولیّ به «کسی که ولایت بر او دارد» بگوید: بکن یا نکن، این بدان معناست که ولیّ این حق را دارد که برای آن شخص، هم مصلحت اندیشی و هم «تعیین تکلیف» کند، اما تعیین تکلیف در اینجا، نه اینکه ولیّ کاری انجام می دهد، بلکه به آن شخص می گوید بکن. بین

^۱ البته اخیراً یک اصطلاحی پیدا شده [به نام] ولایت تشریحی و ولایت تکوینی (مرحوم استاد قدس سره)

آمر (امر کننده) و آن کسی که تعیین تکلیف برای او شده و «فعل فاعل مختار» - یعنی کاری که باید به اختیار^۱ عملی شود - واسطه است. اصطلاحاً به این نوع ولایت اخیراً «ولایت تشریحی» گفته می شود.

صورت دوم: این است که توسط اراده او (دیگری که کار مربوط به اوست) انجام نمی شود، مثلاً آن شخص زور و قدرت داشته باشد و می خواهد کار بدی انجام دهد، اما «ولی» سلب قدرت از او می کند، این تسلط «ولی» بر شخص و انجام ولایت، منهای اراده شخص است. این را اصطلاحاً «ولایت تکوینی» می گویند.

بنابراین «ولایت تکوینی» یعنی: کسی کاری را شخصاً انجام دهد که در اختیار دیگری است و آن دیگری باید به اختیار خود انجام دهد. البته همیشه اختیار داشتن در امر و نهی به لحاظ عقلانی، لازمه اش داشتن یک نوع قدرت تکوینی بدون کمک دیگران است.

مثلاً: متعارف در پزشکی این است که پزشک نسخه می نویسد و دستور آن را نیز به مریض می گوید، همه ی این اوامر و نواهی پزشک به اصطلاح علماء، ارشادی هستند و هیچ کدام مولوی نیستند - یعنی چنین نیست که اگر مریض به آنها عمل نمود، سزاوار پاداش و اگر عمل نکرد سزای او عقوبت باشد. بلکه پاداش وی در انجام دادن همین سودی است که می برد و عقوبتش در انجام ندادن، همان زیان یا عدم سودی است که عاید او می شود - اما در مورد پزشک، عقلاء به هر کسی نمی گویند شما حق دارید از لحاظ بهداشت برای دیگری «تعیین تکلیف» بکنید، درست است که نسخه نویسی

^۱ همان اختیار شخصی که برای او تعیین تکلیف شده است.

یک نمونه ولایت تشریحی^۱ و ولایت امر و نهی است، اما این «ولایت امر و نهی» نیاز به یک پشتوانه عقلائی - که همان قدرت و توان و آگاهی پزشکی است - دارد تا این حق برای پزشک باشد تا نسخه بنویسد.

در نتیجه: در سطح متعارف همیشه امر و نهی‌ها، در جایی که عقلائی هستند یک پشتوانه دارند و پشتوانه این است که امر (امر کننده) و ناهی (نهی کننده) در نظر عقلاء، اهلیت^۲ داشته باشد.

با توجه به مقدمه ذکر شده در پاسخ به سوال گذشته چنین می‌گوئیم: در سطح دین اینگونه نیست که خداوند عزوجل ولایت امر و نهی نسبت به هر کسی بدهد، لذا در سوره توبه می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ﴾^۳ آنان احبار و رهبان خود را ارباب منهای الله برگزیدند که بدون مناقشه ارباب نسبت به آنها حق امر و نهی داشتند. در حالی که خداوند متعال در ادامه می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۴ در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او نیست، بپرستند، چرا؟ برای اینکه احبار و رهبان شایستگی لازم برای امر و نهی را نداشتند، چون هر ولایت تشریحی در سطح عقلاء، یک پشتوانه ولایت تکوینی نیاز دارد، لذا این ولی تشریحی نیز باید این پشتوانه را داشته باشد که احبار و رهبان این پشتوانه را نداشتند.

بنیاد فرسنگ حعفری

^۱. تشریحی یعنی: شرع قدرت (مرحوم استاد قدس سره)

^۲. اهلیت یعنی یک نوع قدرت تکوینی داشتن است که در پزشکی همان معلومات پزشکی، قدرت تشخیص و سلامت است. (مرحوم استاد قدس سره)

^۳. التوبه / ۳۱

^۴. همان

توضیح: در سطح ولایت الهی، خداوند می‌فرماید: ﴿مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾^۱ می‌فرماید: آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند، و او هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌کند، چون تمامی آنچه در این عالم هست، مستند به قدرت و حکمت اوست و ادامه وجود هر موجودی به هر نحوه‌ای که شایسته آن وجود و ادامه است، ابتداءً فقط خالق می‌داند، لذا قدرت خودش را پشتوانه امر و نهی خود قرار می‌دهد. پس اگر خداوند متعال در جایی فرمود: فقط من حق ولایت و امر و نهی بر شما موجودات دارم - ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾^۲ دین یعنی خضوع و خضوع خالص باید از آن خدا باشد - برای این است که علم، قدرت، حکمت و تقدیر - تقدیر آنچه مصلحت خلق است - فقط خالق دارد و بس. لذا در اینجا لازم نیست خداوند بگوید: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ چون او ولی دین و ولی تمام موجودات است، بلکه خود این (حق امر و نهی قائل شدن برای خود) کافی است در اینکه خدای عز و جل خود را یگانه خالق و عالم و حکیم و لطیف به عباد بداند.

در نتیجه: اگر خداوند متعال دیگری را شریک در کار خود نماید، معنایش این است که همان پشتوانه‌ای را که او در امر و نهی خود دارد، به آن دیگری انتقال می‌دهد.

مثلاً: در قضیه هشام بن الحکم (رضوان الله علیه) که می‌گوید: من در منی خدمت امام صادق سلام الله علیه رسیدم و پانصد مسأله از مسائل کلام را از آنحضرت علیه السلام سوال کردم، حضرت نیز جواب فرمودند، گفتم: «جعلت فداک» فقه، می‌بینم که شما به آن آگاه هستید، اما این مسائل کلام

^۱. الکهف / ۲۶

^۲. الزمر / ۳

است. حضرت علیه السلام فرمودند: تو خیال می‌کنی خداوند کسی را حجت بر خلقش قرار می‌دهد و به او آنچه که آنها نیاز دارند، نمی‌آموزد.^۱ پس معنای قدرت تکوینی امام علیه السلام، احاطه وی به آن مسائل کلامی است که هشام تازه در اینجا می‌خواهد بیاموزد.

بنابراین اگر کسی بگوید: آیه «ولایت» به لحاظی که می‌خواهد بگوید شما باید سه مطلب را بپذیرید، ولو پذیرفتن مانعی اعتقاد داشتن، یعنی چه؟

توضیح: «لا إله إلا الله»، معنایش این است که ما فقط باید «الله» را عبادت کنیم، الوهیت خداوند به این نیست که به ما دستور بدهد، بلکه دستور هم ندهد، ما باید تعهد داشته باشیم که در دستور عمومی، جهت اتخاذ کنیم، بنابراین چنین الزامی بر او نیست. ما باید آنچیزی که تعهد می‌کنیم پذیرش و تصدیق و ایمان به اینکه «الهی جز الله نیست»، همانگونه که اگر ما شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله دادیم، معنایش این نیست که مثلاً پیغمبر صلی الله علیه وآله هر روز ده تا حکم از خداوند بیاورده، بلکه اگر یکماه هم حکمی نیاورد، مقام رسالت آنحضرت صلی الله علیه وآله محفوظ می‌باشد. در مورد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اینگونه است.

بنیاد فرسنگ حعفری

^۱. علی بن ابراهیم عن ابيه عن علي بن معبد عن هشام بن الحكم قال سألت أبا عبد الله عليه السلام بعني عن خمسين حروف من الكلام فأقبلت أقول يقولون كذا وكذا قال فيقول قل كذا وكذا قلت جعلت فداك هذا الحلال وهذا الحرام أعلم أنك صاحبه وأنك أعلم الناس به وهذا هو الكلام فقال لي ويك يا هشام لا يحتاج الله تبارك وتعالى على خلقه بحجه لا يكون عنده كل ما يحتاجون إليه (الكافي ج ۱ ص ۲۶۲)

^۲. «إله» یعنی معبود (مرحوم استاد قدس سره)

اشکال: ممکن است کسی بگوید: ولایت در آیه^۱، ولایت امر و نهی است که باید پذیرفته شود تا شخص جزو «حزب الله» شمرده شود، لذا سایر آیاتی که امر به اطاعت می‌کند، مانند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲ و ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۳ در مقابل اطاعت، حق امر و نهی داشتن است که همان ولایت تشریحی است، چرا؟ برای اینکه می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾^۴ و ﴿مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾^۵ یعنی: رسول و الذین آمنوا در قرآن مجید را بپذیرد، رسول بر ما حق اطاعت دارد و اطاعت خداوند متعال جز از راه رسول، از راه دیگری قابل تحقیق نیست، لذا می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۶.

جواب: به فرض که این ولایت، «ولایت در امر و نهی» باشد، اما این «ولایت در امر و نهی»، در «الله» به وسعت امر و نهی الهی است.

اگر خداوند در آیه «اولیائکم» می‌فرمود،^۷ جواب این بود که او سه «ولی» کنار هم قرار داده، (خودش، رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام) و هر سه را فرموده: باید ولایت آنها را بپذیریم، اما چنین نفرموده بلکه «انما ولیکم» فرموده - که این «ولی» سه موجودند: (الله، رسول او صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام) - معنایش این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله مانند خداوند

۱. آیه ولایت: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (المائدة / ۵۵)

۲. النساء / ۵۹

۳. النساء / ۸۰

۴. المائدة / ۵۵

۵. المائدة / ۵۶

۶. النساء / ۸۰

۷. «انما اولیائکم الله ورسوله و الذین آمنوا» یا «انما الله ورسوله و الذین آمنوا اولیائکم»

عزوجلّ حقّ امر و نهی دارد، و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مانند خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله حقّ امر و نهی دارد. نکته ی دیگری که در اینجا قابل استفاده می باشد این است که: حکمتی که در امر و نهی پیغمبر صلی الله علیه و آله مراعات شده، همان حکمتی است که در امر و نهی خداوند مراعات شده - جدای از اینکه اساساً در آیات دیگر می فرماید: پیغمبر صلی الله علیه و آله جدای از خدا امر و نهی ندارد، حتی در مقام عمل هم منهای وحی عمل نمی کند ﴿قُلْ... إِنْ اتَّبِعِ إِلَّا مَا يُوحَىٰ أَلِيًّا﴾^۱ - به آنها بگو: من پیروی نمی کنم مگر از آنچه وحی می شود، یعنی اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ چیزی را به عنوان وظیفه خود نمی داند مگر از طریق وحی. در مورد سومی نیز - که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد - امر و نهی جدای از عصمت و مصلحت و مفسده مستثنی، نیست. این مصلحت و مفسده نیز از منبع علم الهی است، زیرا برای این سه ولایت قرار داده و بر همه - به عنوان مؤمن - پذیرش این سه را الزام کرده است.

توضیح: خداوند متعال بر همه ما الزام کرده که سه ولایت را بپذیریم - ولایت الله، ولایت رسول صلی الله علیه و آله و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام - این ولایت معنایش این است که هر کدام از اینها هر امر و نهی بکند، امر و نهی دیگری است، یعنی خداوند می فرماید: این سه تا یک ولایت و سرپرستی بر شما دارند، که اگر چنانچه از هر کدام از اینها حرفی شنیدید، حرف دیگری است.

مثلاً: در یک گروه سه نفره ی پزشکی فرض بر این است که آنها به گونه ای با هم در تخصص، درک و استنباط توافق دارند که اعلام می کنند نظراً در این موضوع به لحاظ آگاهی، تخصص، برداشت، آزمایشهای سابق و مطالعه در آنها یکی است، اگر چیزی از هر کدام از ماسؤال کردید به منزله ی

^۱ الانعام / ۵۰ - یونس / ۱۵ - الاحقاف / ۹

پاسخ گفتن آن دو نفر دیگر است ، معنای این سخن آن است که اینها در این جهت با هم هیچ اختلافی ندارند، هر کدام از آنها سخنی در این جهت بگویند، این پاسخ از علم و تصمیم آن دو پزشک دیگر است، و لذا به صورت جدی نیز می‌تواند بگوید: اطباء تصمیم گرفتند.

آیه ی ولایت نیز خاصیتش این است که این سه(الله،رسول صلی الله علیه وآله و امیرالمومنین علیه السلام) یک ولایت بر ما دارند(نه سه تا ولایت جدای از هم، که هر کدام از آنها اگر سخنی فرمود، فقط کشف از ولایت خود می‌کند، بلکه سخن یکی کشف از ولایت دیگری نیز می‌کند).

بنابراین آیا می‌توان امام را بالاتر از آنچه‌ی که آیه کریمه معرفی کرده، معرفی نمود ، که اگر از خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله شنیدیم یا سؤال کردیم، حضرت فرمودند: حرام است یا مثلاً حلال است و.... می‌توانیم بگوئیم: خداوند این را واجب کرده و نسبت به خدا بدهیم. همین حکم را نیز اگر از امیرالمؤمنین^۱ علیه السلام شنیدیم، می‌توانیم بگوئیم خداوند آن را حرام یا حلال و..... می‌داند .

بنیاد فرسنگ حعفری

^۱ البته در مورد امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام اگر حکمی از یکی از آنان صادر شد، نه فقط این حکم را می‌توانیم به همه آنها نسبت بدهیم ، بلکه می‌توانیم این حکم را به خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله نیز نسبت بدهیم - و لذا در روایات آمده که اگر چیزی از یکی از ما شنیدید، می‌توانید به سابق و لاحق نسبت بدهید- بلکه بالاتر از این، فعلاً می‌توانیم بگوئیم حکم الهی در این موضوع چنین است. (مرحوم استاد قدس سره)

معنای «حزب الله» در «آیه ولایت»:

[در آیه بعدی خداوند عزوجل می فرماید:] ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱ هرکس که ولایت «الله»، ولایت «رسول» و ولایت «الذین امنوا» را بپذیرد (یعنی اعتراف به توحید، نبوت خاتم انبیاء صلی الله علیه واله و ولایت امیرالمؤمنین سلام الله علیه بکند) جزو «حزب الله» می شود و این را هم بداند که [«حزب الله» پیروز است] «حِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

پس در نتیجه: هر کسی که داخل در دین شود، به ولایتی که خداوند متعال می گوید ایمان داشته باشد، بداند که از «حزب الله» است، و حزب الله هم قطعاً غالب است.

بنیاد فرسنگ حعفری

^۱ المائدة / ۵۶

ابعاد امامت :

در این نوشتار مختصر نمی‌توان تمام ابعاد امامت را نقل کرد، تنها دو مطلب از تفسیر مفاتیح الغیب آقای فخر الدین رازی^۱ نقل می‌کنیم:

مطلب اول: در مقدمه تفسیر خود یکی از مباحثی که مطرح می‌کند این است که «بسم الله الرحمن الرحيم» هر جایی که در نماز باید جزء قرائت قرآن خوانده شود، آیا باید آهسته خوانده شود یا خیر، آنجایی که قرآن در نماز باید آهسته خوانده شود، «بسم الله الرحمن الرحيم» نیز باید با اخفات (آهسته) خوانده شود یا مستحب است که با اجهار (بلند) خوانده شود؟ مثلاً: قرآن خواندن در نماز ظهر و عصر باید با اخفات، و در نماز مغرب، عشاء و صبح با اجهار باشد، آیا در نماز ظهر و عصر «بسم الله الرحمن الرحيم» واجب است که آهسته خوانده شود یا مستحب است که بلند خوانده شود؟^۲ عکس این مسأله نیز آنجایی که باید قرآن بلند خوانده شود آیا «بسم الله الرحمن الرحيم» هم باید بلند خوانده شود یا خیر؟ اهل سنت نقطه مقابل امامیه دارند، غالباً در نماز مغرب و عشاء و صبح «بسم الله الرحمن الرحيم» را آهسته می‌خوانند. اگر کسانی انشاء الله به حج بیت الله الحرام مشرف شوند، آنجا می‌بینند که ائمه اهل سنت غالباً در این نمازها «بسم الله» را آهسته می‌خوانند.

بنیاد فرسنگ حعفری

^۱ الفخر الرازی (۵۴۴ - ۶۰۶ هـ = ۱۱۵۰ - ۱۲۱۰ م)

محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التیمی البکری، أبو عبد الله، فخر الدین الرازی: الإمام المفسر. أوحّد زمانه فی المعقول والمنقول وعلوم الأوائل. وهو قرشی النسب. أصله من طبرستان، ومولده فی الری وإلیها نسبه، ويقال له (ابن خطیب الری) رحل إلی خوارزم وما وراء النهر وخراسان، وتوفی فی هراه. أقبل الناس علی کتبه فی حیاته یتدارسونها وكان یحسن الفارسیه. من تصانیفه مفاتیح الغیب (الاعلام للزرکلی ۶ / ۳۱۳)

^۲ در نزد امامیه مستحب است که بلند خوانده شود.

در ادامه می‌فرماید: اساس این مسأله اختلاف صحابه است «وقد ثبت انّ علیاً کان یجهر بالبسمله»^۱ ثابت شد که امیر المؤمنین علیه السلام هر کجا که در نماز «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌گفتند - خواه نمازی که قرائت در آن باید آهسته (اخفات) خوانده شود یا بلند (جهر) - [با صدای بلند (جهر) می‌خواندند]، «ومن اقتدی فی دینه بعلی [علیه السلام] فقد اهتدی» هر آن کس که در دینش از امیر المؤمنین علیه السلام پیروی کند، این شخص یقیناً هدایت شده است، برای اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «علی مع الحق والحق مع علی یدور معه حیث ما دار»^۲ - البته فخر چنین تعبیری نمی‌کند، بلکه این تعبیر در روایات امامیه است - امیر المؤمنین علیه السلام با حق، حق هم با امیر المؤمنین علیه السلام است، اما معلوم باشد که حق دنبال امیر المؤمنین علیه السلام است نه امیر المؤمنین علیه السلام دنبال حق است (یعنی هر آنچه امیر المؤمنین علیه السلام می‌گوید باید بپذیریم حق است، نمی‌گوید: حق را بروید تشخیص بدهید، سپس ببینید آیا امیر المؤمنین علیه السلام هم این حق را ملتزم بوده یا خیر؟ نه، هیچ کاری نداشته باشید که حق چیست، از امیر المؤمنین علیه السلام اگر تبعیت کنید از حق مطلق تبعیت کردید).

بنیاد فرسنگ حعفری

^۱ الخامسة: روى البيهقي فى السنن الكبير عن أبى هريره قال كان رسول الله يجهر فى الصلاة ببسم الله الرحمن الرحيم ثم إن الشيخ البيهقي روى الجهر عن عمر بن الخطاب وابن عباس وابن عمر وابن الزبير وأما أن على بن أبى طالب رضى الله عنه كان يجهر بالتسميه فقد ثبت بالتواتر ومن اقتدى فى دینه بعلی بن أبى طالب فقد اهتدى والدليل عليه قوله عليه السلام اللهم أدر الحق مع على حيث دار (تفسير مفاتيح الغيب ج ۱ ص ۱۶۸)

^۲ بحار الانوار ۳۶۸ / ۲۸

مطلب دوم: او در ذیل آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱ می گوید: امامیه ادعا دارند که این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، ولی اگر ما این را أخذ بکنیم تناقض در قرآن پیش می آید، تناقض بین این آیه با آیه ی قبلی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۲ ای کسانی که ایمان آوردید هر که از شما از دین خدا جدا گردد (دین دیگری اتخاذ کند) در آینده خداوند گروهی را خواهد آورد که اینها نسبت به مؤمنین فروتن (هیچ گونه نشانی از اینکه ما بر شما برتری داریم یا منظور داریم، ندارند) اما نسبت به کافر آنگونه نیستند، آنها در راه خدا جهاد می کنند و هیچگاه از سرزنش کسی باک ندارند.

می گوید این آیه [آیه ارتداد] درباره ابوبکر است^۳، برای اینکه ابوبکر بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله با مرتدان جهاد کرد پس بنابراین آیه بعدی [آیه ولایت] نیز باید درباره ابوبکر باشد. هر چند که امیرالمؤمنین علیه السلام خاتم داده و روایت نیز این را بیان نموده^۴، اما درعین حال باید بگوئیم آیه بعدی درباره ابوبکر است، چون این آیه [آیه ارتداد] درباره ابوبکر است.

بنیاد فرسنگ حعفری

۱. المائدة / ۵۵

۲. المائدة / ۵۴

۳. نظر مرحوم استاد قدس سره این است که مصداق اتم واکمل این آیه وجود مقدس ولی عصر، امام زمان ارواحنا فداء می باشد.

۴. روایات متواتر از طریق شیعه و سنی نقل شده که آیه «أَمَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که در حال رکوع نماز به انگشتر خود تصدق نمودند نازل شده است. علامه مجلسی در بحار الانوار پس از ذکر آیه می فرماید: اتفقت روایات العلماء [شیعه و اهل سنت] فی ذلك لأمرالمؤمنین علیه السلام أنه تصدق بختامه وهو راکع فشكر الله ذلك له وأنزل الآیه فیہ (بحار الانوار ۳۵ / ۱۸۴)

اشکال : سپس به خود اشکال می گیرد و می گوید اگر کسی بگوید خداوند در آیه می فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ﴾ یعنی خدا در آینده می آورد، در حالی که ابوبکر و یارانش که با مرتدان جنگیدند، زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله بودند، چرا؟ چون یکی از واضحات است، خلافت ابی بکر روز رحلت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله آغاز شد و یقیناً همه آنها بی که با او در سال اول خلافتش، با مرتدان - طبق ادعای خودشان - جنگیدند^۱، افراد یک ساله نبودند، همه آنها حد اقل سنشان از بلوغ به بالا بوده است، یعنی اگر یک سال در خلافت ابی بکر عمر کرده باشند، حداقل در دوره رسالت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله پانزده سال به بالا عمر داشته باشند، پس هیچکدام از این افراد کسانی نبوده اند که بعد از رحلت پیغمبر آمده باشند، همه آنها - هم رئیس، آقای ابوبکر و هم اتباع، تمام کسانی که جزء لشکریان او بودند - در زمان خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله وجود داشتند. بنابراین نمی شود آیه را درباره ابی بکر دانست.

جواب: در جواب می گوید: گاهی یک امت بخاطر عدم وجود افرادش (چون خداوند افراد آن را خلق نکرده) وجود ندارد، ولی گاهی امت نه بخاطر عدم وجود افرادش بلکه به علت عدم وجود رهبر الهی وجود ندارد، تا اینکه ابی بکر رهبر آنها شد. یعنی قبل از خلافت ابی بکر این صفتها (عزیز نسبت به کافر، ذلیل نسبت به مومن، جهاد در راه خدا، بدون چشم داشت تحسین یا باکی از ملامت و تقبیح)^۲ در آنها بروز نکرده بود، چون رهبرشان ابوبکر نبود، پس نقص در رهبری بود که اگر ابوبکر دو سال قبل رهبر آنان بود، اینچنین بودند. معنای این سخن آن است: همه کسانی که این صفت را

^۱ اساساً این مطلب از ریشه دروغ است (مرحوم استاد قدس سره)

^۲ أَدْلَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، أَعَزَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ، يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ

داشتند، مانع این صفت، وجود خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله بود، بالاترین جسارتی که هیچ کافری به خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله نکرده است، البته اومی تواند جسارت کند برای اینکه می خواهد از ابی بکر دفاع بکند، لذا باکی ندارد که حالا به کجا بخورد. بله تفسیر مفاتیح الغیب (کلیدهای غیب) حالا نمی دانیم فخرالدین رازی این را از کجا آموخت و از کجا کسب کرد، بله آنجا که علم از ما گرفته شد، امام ما در تفسیر، فخرالدین رازی می شود.

خلاصه هم امامت و اصطلاح امام مخصوص امامیه^۱ است، و هم ائمه معصومین علیهم السلام مخصوص آنهاست. تصور نشود که یک امیرالمؤمنین مشترک بین امامیه و دیگران وجود دارد بلکه آنحضرت علیه السلام فقط مخصوص امامیه است.

اولی خلیفه شد، دومی نیز بر خلاف اصل دموکراسی از سوی اولی تعیین شد - به کوری چشم همه آنهايي که به دنبال دموکراسی می گردند، آن هم هزار و چهارصد سال قبل، آن هم در آن محیط عرب که عصر غیر از الفاطمی که فقط و فقط چهارصدتای آن مال شتر بود که می گفتند چهارصد نام دارد - حضرت امیر المومنین علیه السلام نیز برخلاف میل و رغبت شخصی خود خلیفه چهارم شد، آنها آنحضرت را چهارمی قرار دادند، برای اینکه چهارم نداشتند.

سایر ائمه معصومین علیهم السلام و سیده کبری، حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها نیز مخصوص امامیه است. اهل سنت نیز گاهی اگر از حضرت صدیقه سلام الله علیها نام می برند بخاطر مقایسه آنحضرت سلام الله علیها با عائشه است که گاهی عائشه را نیز با ترجیح ذکر می کنند، در حالی که

^۱ به کسانی امامیه می گویند که معتقد به امامت باشند، آن امامتی که به معنای قرآنی باشد. آنجایی که خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: «جاعلک للناس اماماً»، سپس چنین جعلی را برای امیرمؤمنان علیه السلام و پس از آن برای یازده امام معصوم علیهم السلام که خاتم الائمه، خاتم الاوصیاء، وجود مقدس ولی عصر، امام زمان (ارواحنا فداه) باشد، قرار داده است. (مرحوم استاد قدس سره)

پیغمبر درباره او فرموده: ^۱ «وَفَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى سَائِرِ النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ» ^۲ یعنی امتیاز عائشه بر سایر زنان مثل امتیاز ثرید بر سایر غذاهاست، ^۳ ثریدی هم که آنوقت بود، عبارت از آبی بود و مقداری گوشت ونان و غیره که نمکش نیز به سختی تهیه می شد، حالا این غذا بر سایر طعام چه امتیازی دارد، نمی دانیم. ^۴



مناذ فرسنگ حعفری

^۱ این روایتی است که از طریق اهل سنت نقل شده است .
^۲ صحیح البخاری ج ۵ ص ۲۹ باب فضل عائشه و ج ۷ ص ۷۵ باب الثرید
صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۸۶ باب فضائل خدیجه ام المومنین و ص ۱۸۹۵ باب فی فضل عائشه
^۳ قال العلماء معناه أن الثرید من کل طعام أفضل من المرق فترید اللحم أفضل من مرقه بلا ثرید و ثرید ما لا لحم فيه أفضل من مرقه والمراد بالفضیله نفعه والشبع منه وسهوله مساعه والالتذاذ به وتیسر تناوله وتمکن الإنسان من أخذ کفایته منه بسرعه و غیر ذلك فهو أفضل من المرق کله ومن سائر الأطعمه وفضل عائشه علی النساء زائد کزیده فضل الثرید علی غیره من الأطعمه (صحیح مسلم با تحقیق محمد فواد عبدالباقی ج ۴ ص ۱۸۸۶)
^۴ البته بعضی ها می گویند خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله خواسته طعنه زند. (مرحوم استاد قدس سره)

مقام شفاعت:

یکی از چیزهایی که زیاد شنیده می شود - اما درست آنگونه که باید، در یک سنخ از جوانب بحث نمی شود - عنوان شفاعت است. آنچه‌ی که در ذهن از کلمه شریف شفاعت نسبت به اولیاء حق [خطور می کند]، این است که در روز قیامت، در همان لحظات^۱ که سرنوشت آینده ی همه ی انسانها - به اینکه چه مقدار سزاوار رحمت یا سزاوار عذاب اند - تعیین می شود، ما نیاز به کسانی داریم که واسطه بین ما و خدا باشند، [در حالی که] ما می گوئیم: نه شفاعت منحصر به این مرحله و نه مغفرت و از گناه گذشتن منحصر به روز قیامت می باشد [بلکه] آخرین مرحله ی شفاعت این است که اگر کسی خدایی ناکرده از آن مرحله بگذرد و نعمت شفاعت شامل حال وی که نیاز به شفاعت دارد نشود، کارش تمام شده است، [این مطلب نیز به مقدار کافی و وافی از آیات قرآن مجید استفاده می شود، به این بیان:]

اولاً: مغفرت ذنوب منحصر به روز قیامت نیست، چون خداوند متعال در سوره مبارکه «نساء» می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۲

بنیاد فرسنگ حعفری

^۱ البته لحظات ممکن است به زمان، روزی که پنجاه هزار سال «إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ» [یا] «فی یومٍ مقداره خمسين الف سنه» باشد. (استاد قدس سره)
^۲ (النساء/ ۶۴) ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

بیان مطلب: می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ ماهیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر اینکه پیغمبر فقط یک وظیفه دارد، و آن این است که آنچه ما می‌خواهیم، از آن کس که می‌خواهیم، این خواسته ما را به آن کس ابلاغ کند.

اگر بخواهیم [جهت بیان مطلب] تعبیر بی‌ادبانه بکنیم، [چنین می‌گوئیم]: سابقاً مأمورینی که نامه‌رسان بودند از آنها به «غلام پُست» تعبیر می‌کردند، منتهای مسئولیتی که بعهد مأمور نامه‌رسان است - خواه مأمور نامه‌رسان اداره ی پست یا شرکت‌ها یا مؤسسات خاص باشد - این است که نامه را به آنطرف که باید برساند، می‌رساند و از او هم سند رساندن می‌گیرد، [با این حال] فرض کنید ابلاغیه‌ای را مأمور به آنطرف رساند و امضاء گرفت، حالا اگر آنطرف به مأمور جهت حضور در موعد معین چشم بگوید، یامثلاً در مقابل او آن ابلاغیه را پاره کند، این چشم گفتن و پاره کردن به مأمور ارتباطی ندارد، چشم را باید به آن جهتی بگوید که از او درخواست کرده اند کاری انجام دهد یا جایی حاضر شود.

[با این مقدمه می‌گوئیم:] خداوند می‌فرماید: رسول و فرستاده ی ما چنین نیست، اینگونه نیست که پیغمبری فرستاده شود، سپس روز قیامت وقتی کسی را محاکمه کردیم چنین بگوید: بله، اوامر شما به من ابلاغ شد، در وقتش نیز من سند دادم که نامه را دریافت کردم، خیر، ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر اینکه باید «فرمان برده» شود^۱ به فرمانی که خدا خواسته (نه فرمانها)، پس این کار هم فرمان الهی است. بنابراین اگر کسی فرمانی را توسط پیامبری از حضرت حق جلّ و علا دریافت نمود، اگر امتثال کرد، دو کس بر او حق دارند و از دو کس به یک معنا، آفرین دریافت می‌کند:

۱. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ النساء / ۶۴

الف: خداوند متعال، ب: پیغمبری که مسئول هدایت اوست، و اگر نافرمانی کرد، خداوند می‌فرماید که به دو کس تعدی کرده: یکی: خدای عالم، دیگری: این رسول و فرستاده‌ای که بین او و خدای عالم واسطه شده و فرمان الهی را به او رسانده است.

در ادامه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ﴾ اگر این افراد گناهی کردند، بخواهند از این گناه توبه کنند- توبه‌ای که یقیناً مورد پذیرش حضرت حق جلّ و علا بشود- در نزد تو می‌آیند، زیرا تو رابطه بین ما و آنها هستی، [لذا] اولین تعدی واضح در نافرمانی، تعدی به حق شماست، چرا که فرمان ما این است که شما باید اطاعت بشوید، « وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ^۱»، در نزد رسول اکرم صلی الله علیه وآله هم که می‌آیند نه اینکه علاوه بر گناه، آزاری هم برسازند، بلکه ﴿فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ^۲﴾ از خدا استغفار کنند و رسول نیز برای آنها طلب استغفار نماید.^۳ پس شفاعت اگر منحصر به گذشتن از گناه باشد، مخصوص این نیست که روز قیامت ما محتاج به استغفار پیغمبر باشیم، بلکه در این دنیا- در هر لحظه- محتاج به شفاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله هستیم.

^۱ [در اینجا تعبیر «ظلموا انفسهم» آمده]، برای اینکه خداوند متعال نه اطاعت کسی- چه در حدّ امیرالمؤمنین علیه السلام که بالاترین درجه است، چه در حدّ افراد متعارف - برای وی سود دارد و نه معصیت کسی به او زیانی می‌رساند «لا تنفعه طاعه من اطاعه ولا تضره معصیت من عصاه» لذا اگر کسی نافرمانی بکند به خود ستم کرده، [به همین جهت] تمامی گناهان به تعبیر الهی در قرآن مجید این است که به خود ستم کردند، آنجایی هم که می‌خواهد به ما بیاموزد که چگونه استغفار کنیم (چه نقصی در ما بوده) می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ اگر تو از ما نگذری و به ما هم رحم نکنی، ما از اونهایی هستیم که بدبخت‌ایم. (مرحوم استاد قدس سره)

^۲ النساء / ۶۴

^۳ خداوند متعال نمی‌فرماید: «استغفرت لهم» بلکه «استغفر لهم الرسول» می‌فرماید، تا بفهماند این به لحاظ مقام رسالتی است که دارد، (استاد قدس سره)

^۴ خیال نشود که این استغفار منحصر به زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه وآله می‌باشد، بلکه هر کجا باشد آنحضرت آگاه است. (مرحوم استاد قدس سره)

شبهه: برخی از افراد- همان کسانی که با کمال تأسف آیه ی توحید فعلاً در دست شرک مخفی آنهاست- به نام دفاع از توحید می‌گویند شفاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله منحصر به روز قیامت است، قبل از قیامت اگر زنده بود می‌شد از او بخواهیم، اما اکنون که رحلت کرده، او نیز از جایی خبر ندارد، پس «یا رسول الله اشفع لی عند الله» شرک است.

[لازم به ذکر است که] از طرق سنّی^۱ و شیعه^۲ از خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله روایت شده: «انّ المؤمن لیشفع فی مثل ربیعه و مضرّ مؤمن روز قیامت به شمار دو تیره ی ربیعه و مضر شفاعت می‌کند یعنی، مؤمن به اندازه مجموع عربی که بودند یا نیمی از کلّ عرب^۳ شفاعت می‌کند، بنابراین در شفاعت مومن روز قیامت هیچ اختلافی وجود ندارد پس به طریق اولی در شفاعت اخروی رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز هیچ اختلافی وجود ندارد، بلکه اختلاف در شفاعت دنیوی و معنای آن است.»

۱. المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۴۵۷- المعجم الکبیر ج ۸ ص ۲۷۵ - مسند احمد ج ۴ ص ۲۱۲- مصنف ابن ابی شیبہ ج ۶ ص ۳۹۷

۲. من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۱۱ - وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۳۳ و ج ۱۶ ص ۱۷۹ - بحار الانوار ج ۸ ص ۳۸، ۵۶، ۵۸ باب الشفاعه - تفسیر القمی ج ۲

ص ۲۰۲ - مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۱۰۶ - الامالی للصدوق ص ۳۰۷ - الامالی للطوسی ص ۴۶

۳. عرب‌ها خود را سه شاخه‌ای از یک ریشه یا دو شاخه‌ای از یک ریشه می‌دانستند «عدنان و قحطان». عدنان جدّ اعلاّی خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله است، که حدیثی نیز از حضرتش صلی الله علیه وآله نقل می‌کنند «اذا بلغ نسبی الی عدنان فامسکوا» تا به آنجا رسید دیگر دنبال نسب من نروید. می‌گویند نکته‌اش این است که آنجا عرب از عدنان تا جناب اسماعیل و ابراهیم به بعد، ثبت نکرد (البته بحث‌های عقلی این نکته خیلی اصالت ندارد، صرف ادعاست). قحطان نیز یا برادرزاده ی عدنان یا برادر عدنان است. تیره سومی هم بود بنام رباعه که خود را مستقل می‌دانستند، ولی بقیه می‌گفتند از همان تیره قحطانی‌ها هستند. عرب شام از رباعه، عرب یمن یعنی جنوب (جنوب جزیره) قحطانی و عرب شمال نیز به غیر از ابوموسای اشعری از این تیره بودند، مضرّ و ربیعه.

روایت عجیبی از خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله نقل می‌کنند که: ربیعه از ته دل ایمان نمی‌آورد به پیغمبری که از مضر باشد مگر اینکه خداوند یک پیغمبری از ربیعه بفرستد و عجیبتر این است: در برخی از صحبتها مغیره بن شعبه برای عده‌ای تعریف می‌کردند، که اگر چنانچه آن چیزی که ما می‌خواهیم نشود، [یعنی خلافت به آنها نرسد] برای خود یک پیغمبر از این شاخه در مقابل خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله بسازند، منتها تحمّل صدیقه ی کبری و امیرالمؤمنین (سلام الله علیهما) تمامی محنتها و ظلم را در مقابل اینکه شیر و پشم خلافت از آنها باشد با همه ی ابعادش، آنان را از طرح این نقشه بازداشت. (مرحوم استاد قدس سره)

پاسخ: آیه [در روز قیامت نمی‌فرماید، بلکه] می‌فرماید: شما در این دنیا اگر بخواهید توبه بکنید، و خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله نیز بر طبق استغفار شما از خدا بخواهد، [خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتید]، چون ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنٍ﴾^۱ هر زمان پیغمبری را نفرستادیم مگر اینکه به فرمان خدا باید اطاعت شود. به همین جهت چون حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله، بعد از او پیغمبری نیست، پس آن کسی که تا روز قیامت رسول الهی بر تمام افراد بشر است، خاتم النبیین صلی الله علیه وآله می‌باشد و لذا ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ﴾^۲ نیاز هر مسلمانی است و شامل تمام مسلمانان می‌شود. لذا خود اهل سنت روایت از پیغمبر صلی الله علیه وآله دارند که فرمودند: هر کجا هستتید بر من صلوات بفرستید، خداوند ملائکه‌ای موکل کرده، صلوات شما را می‌رسانند، این برای این است که ما بدانیم پیغمبر صلی الله علیه وآله احتیاج به آن ملائکه نیز ندارد.

در زیارت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله نیز چنین آمده: «اللهم انک قلت وقولک الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً و انی اتیت نبیک [صلی الله علیه وآله] مستغفراً تائباً من ذنوبی یا رسول الله انی اتوجه بک الی الله ربی و ربک لیغفر لی ذنوبی»^۳.

بنیاد فرسنگ حعفری

۱. النساء / ۶۴

۲. النساء / ۶۴

۳. من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۵۶۷

در خلاصه الوفا بأخبار دار المصطفی (سمهودی) چنین آمده:

وفی الشفاء بسند جید عن ابن حمید قال ناظر أبو جعفر أمير المؤمنين مالكا فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال مالک یا امیر المؤمنین لا ترفع صوتک فی هذا المسجد فان الله تعالی أدب قوما فقال ﴿لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی﴾ الآیه ومدح قوما فقال ﴿ان الذین یغضون أصواتهم عند رسول الله﴾

بنابراین شفاعت پیغمبر منحصر به صحرای محشر نیست.^۱

ثانیاً: شفاعت، عمیق تر از این معناست. اصل ماده ی شفاعت «شَفَعَ يَشْفَعُ مع فلانٍ لفلانٍ و فلانٍ»، ماده «شَفَعَ» یعنی: یک نفر این کار، کار اوست، دیگری در این کار دومی او می‌شود.

توضیح مطلب: شفع گاهی نسبت به بنده است، مثلاً بنده گناه کرده وظیفه‌اش این است که از خدا استغفار کند،^۲ [او نیز ذات مقدس حضرات معصومین علیهم السلام یا ولیّی از اولیاء مقرب الهی را واسطه قرار می‌دهد تا برای او طلب مغفرت کنند، در اینصورت] پیغمبر صلی الله علیه وآله یا امام معصوم علیه السلام یا ولیّی از اولیاء مقرب الهی، دومی این شخص قرار می‌گیرند در اینکه از خدا بخواهند برای او آنچه را که او از خدا خواسته است.^۳ (مانند دعا و استغفاری که در نماز شب برای برادر مؤمن می‌شود،^۴ که مؤمن خود را به منزله برادرش قرار می‌دهد دعا می‌کند «اللهم اغفر لفلان»).

الآیه و ذم قوما فقال ﴿إِنَّ الَّذِينَ ينادونك من وراء الحجرات﴾ الآية وإن حرمته ميتا كحرمته حيا فاستكان لها أبو جعفر وقال يا أبا عبد الله أستقبل القبلة وادعوا أم أستقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال ولم تصرف وجهك عنه وهو وسيلتك ووسيله أبيك آدم عليه السلام إلى الله تعالى يوم القيامة بل استقبله واستشفع به فيشفعك الله تعالى ﴿ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم﴾ الآية وفي المستوعب لأبي عبد الله السامريّ الحنبلي ثم يأتي حائط القبر فيقف ناحيته ويجعل القبر تلقاء وجهه والقبلة خلف ظهره والمنبر عن يساره وذكر السلام والدعاء ومنه اللهم إنك قلت في كتابك لنبيك عليه السلام ﴿ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم﴾ الآية وأنى أتيت نبيك مستغفرا فأسألك أن توجب لي المغفرة كما أوجبتها لمن أتاه في حياته اللهم أنى أتوجه إليك بنبيك صلى الله عليه وآله وسلم إلخ (خلاصه الوفا بأخبار دار المصطفى ج ۱ ص ۵۱)

۱. سعيد آن کسی است که وقتی از این دنیا برود، پیغمبر برای او شفاعت کرده و صحرای محشر بدون گناه وارد می‌شود. (مرحوم استاد قدس سره)

۲. ﴿ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً﴾ النساء / ۶۴

۳. خواستن بنده نه از باب عدم استحقاق، بلکه از باب عدم قرب او در نزد خداوند متعال است. (مرحوم استاد قدس سره)

۴. هیچ وقت در دعا دنبال آنهایی که بهر حال احتیاجی به دعای ما ندارند، نروید [مثلاً] من بگویم «اللهم اغفر لحرّ بن یزید ریاحی» صلوات خدا بر او باد، [او] احتیاجی به دعای من ندارد، آن کسی که من [در قبال او] وظیفه دارم، برادری است که اگر من نسبت به او دعا کنم، در حق او احسان کردم چون نیاز دارد، کما اینکه اگر او نسبت به من دعا کند در حق من، احسان کرده، چون نیاز به او دارم و الا من [اگر] مثلاً شهداء کربلا [که] صلوات خدا بر همه آنها باد، به نام ببرم البته افتخار است اما احتیاجی به این جهت ندارند. (سفارش استاد قدس سره)

اما مرحله ی عمیق تر شفاعت آنجائیست که کسی در آنچه خدا می خواهد به ما لطف کند «دومی خدا» بشود. دلیل: [آیه شریفه ذیل]:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْهِ ذِكْرُكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۱

توضیح: می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ آفریننده ی شما اون «إله ایست» که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ سپس عرش^۲ را در احاطه ی خود گرفت. ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْهِ﴾ «یدبر الامر» یعنی آنچه در عالم وجود هست، به اراده ی خداست، ادامه ی وجود می دهد به هر کیفیتی که او بخواهد، مثلاً در آیه شریفه ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۳ می فرماید: خدا هر کس که مدتش به پایان رسد، از این نحوه حیات به گونه دیگر منتقل می کند. همان کلام الهی به ما می فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾^۴ خداوند متعال فرستادگانی دارد که اینها به فرمان او، جان را از آنهایی که باید جانشان را بستانند، می ستانند، امادر عین حال چون فرمانده خداوند عزوجل است، کار آنها را به خود نسبت می دهد، لذا می فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۵.

مناذرنسک حضرت علی

^۱ پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید سپس بر عرش استیلا یافت، کار (آفرینش) را تدبیر می کند، هیچ

شفاعت کننده ای جز با اذن او نیست این است خداوند، پروردگار شما! پس او را پرستش کنید! آیا متذکر نمی شوید. (یونس / ۳)

^۲ عرش هم یعنی عالم ممکن (مرحوم استاد قدس سره)

^۳ الزمر / ۴۲

^۴ الانعام / ۶۱

^۵ الزمر / ۴۲

بنابراین تدبیر امر یعنی آنگونه که او می‌خواهد ادامه وجود و حیات می‌دهد، چون منحصر به اوست، [اما این نکته ضروری است که در مقام تدبیر امر] خداوند متعال شفیع دارد، شفیع‌ی که به فرمان اوست یعنی یک کسانی هستند که اراده‌ی آنها، اراده‌ی اوست، خداوند متعال نحوه‌ی اراده‌ی خود را به آنها القاء می‌کند و آنها دومی خدا در هدایت عالم می‌شوند.

در «آیه الکرسی»^۱ نیز خداوند متعال می‌فرماید:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ «الله» که نیست الهی جز او، همه موجودات وابسته‌ی به اراده‌ی او هستند (قائم به اویند).

﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ آن «الله» هم جوری نیست که از توان بیفتد^۲، آنگونه که ما از توان بیفتیم.

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ آسمانها و زمین از آن اوست. سپس در ادامه می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ کیست که نزد او قدرت شفاعت داشته باشد مگر به فرمان او، اینها همان موجوداتی هستند که در مقام ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ به فرمان خدای عزوجل شفیع اند.

پس [با توجه به مباحث گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که] به حساب قرآن مجید، شفاعت منحصر به آخرین مرحله که روز قیامت باشد نیست. در ضمن شفاعت [فقط] به این نیست که ما چیزی از خدا بخواهیم، شفیع نیز از خدا آنچه ما خواستیم، برای ما بخواهد، بلکه شفاعت در این [نیز] هست که آنچه خداوند متعال به او فرمان داده، در تدبیر عالم دخالت کند.

^۱ «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» البقره / ۲۵۵

^۲ مراد همان خوابیدن یا چرت زدن است. (مرحوم استاد قدس سره)

فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام :

اگر تمام درختان، قلم و دریاها، مرکب شوند نمی توانند مقداری از فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه را احصا نمایند، لذا ما در این جزوه در صدد شمارش فضائل و مناقب آنحضرت علیه السلام نیستیم بلکه از باب تیمّن و تبرک به چند روایت در همین زمینه اکتفا می کنیم. [روایت اول: [از رسول خدا صلی الله علیه وآله در شب معراج چنین نقل شده: «اوحی الیّ ربّی فی علیّ انه امیرالمؤمنین، امام المتّقین و قائد الغرّ المحجلّین» شب معراج خداوند به من در مورد علی بن ابیطالب علیه السلام سه مطلب وحی فرموده:

۱- امیرالمؤمنین: امتیاز امیرالمؤمنین علیه السلام در بین سایر اولیاء خدا که یازده امام و دوازده معصوم یا سیزده معصوم باشند، به امره المؤمنین است، ولذا دراذان واقامه آن چیزی که ابتداءً مستحب است گفته شود شهادت به امره المؤمنین است و شهادت نیز به این صورت است: اشهد انّ علیاً امیر المؤمنین و ولیّ الله. شهادت به امره المؤمنین شاید مقدم بر شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) باشد، برای اینکه خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله روز غدیر خم، بعد از آن خطبه ی مفصله یک خیمه ای جداگانه بستند ، امیرالمؤمنین وارد خیمه

۱. [لیله] أسرى بی إلى السماء فسح لی فی بصری غلوه کمثال ما یری الراكب خرق الإبره مسیره یوم و عهد إلى ربی فی علی[علیه السلام] کلمات فقال یا

محمد (صلی الله علیه وآله) قلت لیبیک ربی فقال إن علیا[علیه السلام] أمیر المؤمنین و إمام المتّقین قائد الغرّ المحجلّین و یعسوب المؤمنین (الاختصاص ص ۵۳)

البته عبارات روایات متفاوت است، از جمله:

إِنَّ عَلِيًّا إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ (بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۲۱۸ - ج ۱۸ ص ۳۴۰، ۳۴۳ - ج ۴۰ ص ۷ - ج ۴۷ ص ۱۶۸)

أنه سيد المسلمين و إمام المتّقين و قائد الغرّ المحجلّين (كشف اليقين ص ۳۰۲ و ۳۰۳)

إن علياً إمام المتّقين و قائد الغرّ المحجلّين و يعسوب المؤمنين الامالی للصدوق ص ۴۷۶

شدند و همه ملزم شدند که با حضرت علیه السلام به امره المؤمنین بیعت کنند. لذا همه، حتی
ازواج النبی صلی الله علیه وآله - حتی فلانه و فلانه و فلانه و فلان و فلان که همه هم
بودند - شهادت دادند و با امیر المؤمنین به امره المؤمنین بیعت کردند،^۱ عمر هم گفت: بخ بخ^۲
(چه افتخار است) اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه.^۳

۲- امام المتقین: [دومین مطلب این است که حضرت علیه السلام امام متقیان است.]

۳- قائد الغر المحجلین: آنهایی که در قیامت از مجموع خلق امتیاز دارند، نشان [علامت] دارند. این غر،
محجل، امتیازی است که به عنوان امتیاز شناخته شده قابل ستایش در اسب اصیل گفته می شود.^۴

۱. اول کسی که من از او آموختم مرحوم آقای حکیم بود (رضوان الله علیه) اینها را من می گویم برای اینکه اینها حق به گردن ما دارند، خدا شاهد است اگر این
تربیتها نبود ما از هر جاهلی هم جاهل تر و نادان تر بودیم - رضوان خدا بر او باد، او مقید بود، دلیلش را هم می گفت: برای اینکه خاتم انبیاء [صلی الله علیه وآله
چیزی را که] ابتداء ملزم کرد شهادت به امره المؤمنین است. ایشان حتی روایاتی هم دارد: «من شهد أن لا اله الا الله و شهد أنى رسول الله ولم يشهد بعلى بامر
المؤمنين، این دو شهادتش هم قبول نمی شود» روایت به این مضمون هست..... (مرحوم استاد قدس سره)

۲.

۳. کل مؤمن و مؤمنه را او قبول نداشت که اساساً وجود خارجی داشته باشد، خودش هم از باب ناچاری می دانست (مرحوم استاد قدس سره)

۴. فی الحدیث فی صفة الخیل: الأقرح المحجل؛ قال ابن الأثیر: هو الذی یرتفع البیاض فی قوائمه فی موضع القید و یجاوز الأرساغ و لا یجاوز الرکتین لأنها مواضع
الأحجال، و منه الحدیث: أمتی الغر المحجلون أى بیض مواضع الوضوء من الأیدی و الوجه و الأقدام، استعارة أثر الوضوء فی الوجه و الیدین و الرجلین للإنسان
من البیاض الذی یكون فی وجه الفرس و یدیه و رجلیه الحجل: البیاض نفسه..... التحجیل: بیاض یكون فی قوائم الفرس کلها..... و قیل: هو أن یكون البیاض
فی ثلاث منهن دون الأخری فی رجل و یدین و هو أن یكون أيضاً فی رجلین و فی ید واحدة..... و یكون البیاض فی الرجلین دون الیدین..... أو أن یكون
البیاض فی إحدى رجلیه دون الأخری و دون الیدین، و لا یكون التحجیل فی الیدین خاصة إلا مع الرجلین..... و قیل: التحجیل بیاض قل أو کثر حتى یبلغ نصف
الوظیف..... قال أبو عبیده: المحجل من الخیل أن تكون قوائمه الأربع بیضاً، یبلغ البیاض منها ثلث الوظیف أو نصفه أو ثلثیه بعد أن یتجاوز الأرساغ و لا یبلغ
الرکتین و العرقوبین فیقال محجل القوائم، فإذا بلغ البیاض من التحجیل رکیه البد و عرقوب الرجل فهو فرس مجبب، فإن کان البیاض برجلیه دون البد فهو محجل إن
جاوز الأرساغ، و إن کان البیاض بیدیه دون رجلیه فهو أغصم، فإن کان فی ثلاث قوائم دون رجل أو دون ید فهو محجل الثلاث مطلق البد أو الرجل، و لا یكون
التحجیل واقعاً بید و لا یدین إلا أن یكون معها أو معها رجل أو رجلان؛ قال الجوهری: التحجیل بیاض فی قوائم الفرس أو فی ثلاث منها أو فی رجلیه، قل أو کثر،
بعد أن یجاوز الأرساغ و لا یجاوز الرکتین و العرقوبین لأنها مواضع الأحجال، و هی الخلاخیل و القیود. (لسان العرب ۱۱/ ۱۴۳ ذیل ماده حجل)

روایت دوم: حدیث [مفصلی] است که مرحوم ثقه الاسلام محدث قمی (رضوان الله علیه) از کتاب فضائل ابن شاذان نقل می‌کند، مقدمه حدیث آن است که اصبع بن نباته می‌گوید: من روزی که در آن روز امیرالمؤمنین علیه السلام از قرن^۱ ضربت خورده بود، رفتم درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و اصرار کردم که ابن ملجم [لعنه الله علیه] را که زندانی شده بود به ما بدهید تا انتقام خود را از او بستانیم. امام مجتبی علیه السلام آمدند و فرمودند: پدرم می‌فرمایند: این مربوط به من می‌شود، اگر چنانچه من زنده ماندم که خود درباره ی او آنچه که مناسب دیدم انجام می‌دهم و اگر به شهادت رسیدم، مجری آن امام حسن مجتبی علیه السلام خواهد بود، شما بروید. همه رفتند، ولی من ماندم، در این اثناء امام مجتبی علیه السلام فرمودند که شما هم بروید، عرض کردم که می‌خواهم امام علیه السلام را ببینم.

روایت: [الأصْبَغِ قَالَ لَمَّا ضُرِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الضَّرْبَةَ الَّتِي كَانَتْ وَقَاتُهُ فِيهَا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ بِبَابِ الْقَصْرِ وَكَانَ يُرَادُ قَتْلَ ابْنِ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَخَرَجَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ أَبِي أَوْصَانِي أَنْ أُتْرِكَ أَمْرَهُ إِلَيَّ وَإِلَى وَقَاتِهِ فَإِنْ كَانَ لَهُ الْوَفَاءُ وَإِلَّا نَظَرَ هُوَ فِي حَقِّهِ فَانصَرَفُوا يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ قَالَ فَانصَرَفَ النَّاسُ وَ لَمْ أَنْصَرِفْ فَخَرَجَ ثَانِيَهُ وَ قَالَ لِي يَا أَصْبَغُ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلِي عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ بَلَى وَ لَكِنِّي رَأَيْتُ حَالَهُ] فاحببت أن أنظر اليه فاسمع منه حديثاً (من خوشم می‌آید که هم حضرتش را ببینم و هم یک حدیث از ایشان بشنوم) فدخل ولم يلبث (حضرت علیه السلام وارد شدند و زود برگشتند و فرمودند:) أدخل فدخلت فإذا اميرالمؤمنين معصّب بعصابه (سر مبارکش را با پارچه‌ای بسته بودند، زیرا در سر مبارک آنحضرت علیه السلام نوع جراحت به حدی بود که طیب

۱. قرن الرجل: حد رأسه و جانبیه (لسان العرب ج ۱۳ ص ۳۳۱)

گفته بود: شمشیر و زهر شمشیر به مغز حضرت علیه السلام رسیده) وقد عَلتَ صفره وجهه علی تلک العصابه (آن قدر چهره مبارک حضرت علیه السلام زرد بود که زردی آن از [زردی] پارچه فزونی دارد - معلوم شد که این زردی مال چیست-) و اذا هو یرفع فخذاً و یضع أُخری من شدّه الضربه و کثره السمّ (حضرت علیه السلام پای مبارک خود را دراز کرده بودند، یکی از پاها - نه تنها پا، بلکه همه قدم، حتی ران مبارک خود را- بلند می‌کند، دیگری را میگذارد، می‌بیند آرامش ندارد، دوباره دیگری را بلند می‌کند و اولی را می‌گذارد، [این نشانه آن است که حضرت علیه السلام] مرتب در حال اضطراب بودند.) فقال یا اصبغ أَمَا سمعت قول الحسن عن قولی (آیا نشنیدی سخن حسن مجتبی علیه السلام را که سخن ما را نقل کرد) قلت بلی یا امیرالمؤمنین و لکنی رأیتک فی حاله فاحببتُ أن أنظر الیک (من شما را در یک حالتی دیدم که چاره‌ای نداشتم جز اینکه شما را ببینم) و اسمع منک حدیثاً فقال لی أقعد فما أراک تسمع منی حدیثاً بعد یومک هذا (بیا بنشین که بعد از این حدیثی از من نخواهی شنید) اعلم یا اصبغ انی أتیت رسول الله عائداً کما جئت (من در لحظات آخر حیات شریف پیغمبر صلی الله علیه وآله به عیادت او آمدم، همانگونه که شما آمدی) فقال یا ابا الحسن أخرج فناد فی الناس الصلاه جامعه (برو در مردم ندا کن که پیغمبر صلی الله علیه وآله می‌خواهد همه شما در مسجد بیایید) و اصعد المنبر و قُم دُونَ مَقَامِ بِمِرْقَاه (منبر برو، آنجایی که من می‌ایستم یک پله پایین‌تر بایست) و قل للناس أَلَا مَنْ عَقَّ وَالِدِیهِ فَعَلِیهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (هر کس که ناسپاسی و حق‌نشناسی پدر و مادرش کند، لعنت خدا بر او باد) أَلَا و مَنْ أَبَقَ مِنْ مَوَالِیهِ فَعَلِیهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (هر کس که از سرپرستان الهی خود گریز یا شود، لعنت خدا بر او باد) أَلَا مَنْ ظَلَمَ أُجِیراً أُجِرْتَهُ فَعَلِیهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (هر کس که

اجیری داشته باشد- به اینکه کاری کرده باشد، این کار او هم پاداش داشته باشد و او طلب کند- پاداشش را به او ندهند، لعنت خدا بر او باد) فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ حَبِيبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَامَ مِنْ أَقْصَى الْمَسْجِدِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ تَكَلَّمْتَ بِثَلَاثِ كَلِمَاتٍ وَ أَوْجَزْتَهُنَّ فَاشْرَحَهُنَّ لَنَا (حضرت می فرماید: من رفتم و گفتم، یکی از شنوندگان بلند شد، گفت: که یا ابا الحسن سه تا جمله ی فشرده گفتمی، شرح بده) فَلَمْ أَرُدَّ جَوَابًا حَتَّى أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ مَا كَانَ مِنَ الرَّجُلِ (من جواب ندادم، برگشتم خدمت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله هر آنچه این مرد گفته بود، من گفتم) قَالَ لَا صَبَغَ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي وَقَالَ يَا اصْبِغْ ابْصِطْ يَدَكَ (دستت را باز کن) فَبْصِطْتَ يَدِي فَتَنَاوَلَ اصْبِعًا مِنْ اصْبَاعِ يَدِي (یکی از انگشتان دست مرا با دست مبارکش گرفت) وَقَالَ يَا اصْبِغْ كَذَا تَنَاوَلَ رَسُولُ اللَّهِ اصْبِعًا مِنْ اصْبَاعِ يَدِي (همان که من یک انگشت دست تو را گرفتم، پیغمبر هم یک انگشت از دست مرا گرفت) ثُمَّ قَالَ يَا اِبَا الْحَسَنِ أَلَا إِنِّي وَأَنْتَ أَبُو هَذِهِ الْأُمَّةِ (من و تو دو پدر این امت هستید، امت یعنی آن واحد الهی که جامع آن عدول الهی باشد، عدول الهی که جامع امت الهی است نیز به دو شخص قائم است: خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله و سید الاوصیاء امیرالمؤمنین علیه السلام) وَمَنْ عَقَّنَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (این هم صحبت استثناء تبعیض ندارد یعنی من نیز بتوانم حق پیغمبر صلی الله علیه وآله را که یک پدر است، ادا کنم، [درحالی که] حق امیرالمؤمنین علیه السلام را ادا نکنم، نیست، زیرا همچنان که قرآن و ائمه علیهم السلام با هم پیوند خورده اند(از هم جدا نمی شوند) امیرالمؤمنین علیه السلام و خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله نیز با هم پیوند خورده اند ، برای اینکه عقود خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله به این است که من عمل به سفارش آنحضرت صلی الله علیه وآله

نکنم. آن سفارشی است که در صد و بیست هزار نفر می فرماید: «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه» .
 اداء حق پیغمبر صلی الله علیه وآله ، عمل به اقوال اوست و عمل به اقوال پیغمبر صلی الله علیه وآله بدون پذیرش حق امیرالمؤمنین علیه السلام ممکن نیست.) ألا و انی و أنت مولیا هذه الامه (دو آقا و سرور این امت هستیم) فعلی من أبق عننا لعنه الله (هر که از ما ، از آقای خودش گریزان شود، لعنت خدا بر او باد) ألا و انی و أنت أجیرا هذه الامه چرا؟ برای اینکه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا - اجرمادی نه - إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ ^۱ فَمَنْ ظَلَمْنَا أَجْرَتَنَا فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ آمِينَ فَقُلْتُ آمِينَ . [به جهت اهمیت روایت ادامه آنرا ذکر می نمائیم:

قَالَ الْأَصْبَغُ ثُمَّ أَغْمِيَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ لِي أَقَاعِدُ أَنْتَ يَا أَصْبَغُ قُلْتُ نَعَمْ يَا مَوْلَايَ قَالَ أَزِيدُكَ حَدِيثًا
 آخَرَ قُلْتُ نَعَمْ زَادَكَ اللَّهُ مِنْ مَزِيدَاتِ الْخَيْرِ قَالَ يَا أَصْبَغُ لَقِينِي رَسُولُ اللَّهِ ص فِي بَعْضِ طُرُقَاتِ الْمَدِينَةِ
 وَ أَنَا مَغْمُومٌ قَدْ تَبَيَّنَ الْغَمُّ فِي وَجْهِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ أَرَاكَ مَغْمُومًا أَلَا أَحَدَّثُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَغْتَمُّ
 بَعْدَهُ أَبَدًا قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَصَبَ اللَّهُ مِنْبَرًا يَعْلُو مَنَابِرَ النَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ ثُمَّ يَأْمُرُنِي اللَّهُ
 أَصْعَدُ فَوْقَهُ ثُمَّ يَأْمُرُكَ اللَّهُ أَنْ تَصْعَدَ دُونِي بِمِرْقَاةٍ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ مَلَكَينَ فَيَجْلِسَانِ دُونَكَ بِمِرْقَاةٍ فَإِذَا
 اسْتَقْلَلْنَا عَلَى الْمَنْبَرِ لَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا حَضَرَ فَيُنَادِي الْمَلِكُ الَّذِي دُونَكَ بِمِرْقَاةٍ
 مَعَاشِرَ النَّاسِ أَلَا مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا أَعْرِفُهُ بِنَفْسِي أَنَا رِضْوَانُ خَازِنِ الْجِنَانِ أَلَا
 إِنَّ اللَّهَ بِمَنِّهِ وَكَرَمِهِ وَفَضْلِهِ وَجَلَالِهِ أَمْرَنِي أَنْ أَدْفَعَ مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ إِلَى مُحَمَّدٍ وَإِنَّ مُحَمَّدًا أَمْرَنِي أَنْ
 أَدْفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاشْهَدُوا لِي عَلَيْهِ ثُمَّ يَقُومُ ذَلِكَ الَّذِي تَحْتَ ذَلِكَ الْمَلِكِ بِمِرْقَاةٍ مُنَادِيًا
 يُسْمِعُ أَهْلَ الْمَوْقِفِ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا أَعْرِفُهُ بِنَفْسِي أَنَا مَالِكُ

^۱ الشوری / ۲۳

خَازِنُ النَّيِّرَانِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ بِمَنِّهِ وَفَضْلِهِ وَكَرَمِهِ وَجَلَالِهِ قَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ مَفَاتِيحَ النَّارِ إِلَى مُحَمَّدٍ وَإِنَّ
مُحَمَّدًا قَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاشْهَدُوا لِي عَلَيْهِ فَآخُذْ مَفَاتِيحَ الْجِنَانِ وَ النَّيِّرَانِ ثُمَّ
قَالَ يَا عَلِيُّ فَتَأْخُذْ بِحُجْرَتِي وَ أَهْلُ بَيْتِكَ يَاخُذُونَ بِحُجْرَتِكَ وَ شِيعَتُكَ يَاخُذُونَ بِحُجْرَةِ أَهْلِ بَيْتِكَ قَالَ
فَصَفَّقْتُ بِكِلْتَا يَدَيَّ وَ إِلَى الْجَنَّةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ قَالَ الْأَصْبَغُ فَلَمْ أَسْمَعْ مِنْ مَوْلَايَ
غَيْرَ هَذَيْنِ الْحَدِيثَيْنِ ثُمَّ تُوَفِّيَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.]

بنیاد فرسنگ حعفری

مقام حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها:

این ولایتی را که ائمه علیهم السلام دارند، همان ولایت را شخص سیده کبری سلام الله علیها نیز دارد، برای اینکه در زیارت مختصری که برای حضرت صدیقه سلام الله علیها از امام جواد علیه السلام نقل شده^۱ چنین آمده: «یا ممتحنه امتحنک الله الذی خلقک قبل أن یخلقک فوجدک لما امتحنک صابره» در بحث «معنای امامت در قرآن مجید»، عرض شد که قرآن مجید امامت را یک نوع شایستگی از مقام رسالت می‌داند و لذا بعد از مقام رسالت - در بعضی از مواردش - تازه مرحله امتحان به شایستگی برای امامت پیش می‌آید. خداوند درباره‌ی بعضی از امتحانات حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾^۲ اما حضرت صدیقه سلام الله علیها «ممتحنه» آزموده شده است، «امتحنک الله الذی خلقک قبل أن یخلقک» حالا این امتحان قبل از اینکه خدا بیافریند چگونه بوده، نه جای درک ماست و نه جای فضولی بی‌جای ماست.

«فوجدک لما امتحنک صابره» یعنی: آنچه آزمون تو بود، نتیجه همانگونه بود که خداوند می‌دانست و دریافت کرد.

در ادامه فراز بالامی فرماید: «وزعمنا أننا لک اولیاء صابرون و مصدقون لما أتانا به أبوک وأتی به وصیّه». «ولی» بر وزن فعیل است، فعیل در عربی به دو معنا می‌آید:

بیاد فریبک حعفری

^۱ تهذیب الاحکام ۹/۶ - وسائل الشیعه ۳۶۷/۱۴ - بحار الانوار ۱۹۴/۹۷، ۲۱۲/۹۹ - جمال الاسبوع ۳۱ - المزار ۱۷۸ - مصباح المتهجد ۷۱۱

^۲ الصافات / ۱۰۶ و ۱۰۷

۱- به معنای اسم فاعل، مانند: شریف (یعنی کسی که شرف دارد).

۲- به معنای اسم مفعول، مانند: قتیل (یعنی مقتول)

بنابراین «ولی» نیز دو معنا خواهد دارد:

۱- کسی که ولایت دارد.

۲- کسی که در ولایت دیگری است.

«شهد ان علیاً ولی الله» اضافه «ولی» به «الله» است، اما اضافه به معنای «من» نه به معنای «لام» است. یعنی «شهد ان علیاً ولی من الله» نه «ولی لله».

«ولی لله» یعنی کسی که در سرپرستی خداست. خداوند می فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ البقره/ ۲۵۷ خداوند «ولی» است، یعنی جنبه فاعلی آن (اداره کننده مؤمنان) است. اولین اثر آن نیز هدایت قطعی مومنان است، که آنان را از ظلمتها به نور بیرون می آورد.

در جای دیگر می فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ یونس / ۶۲ آنهایی که اولیاء خداوند هستند (این یعنی همان جنبه مفعولی، یعنی: آنهایی که تک تک ولی خدا هستند، کسانی که خدا متعهد شده آنها را از ظلمات به نور خارج کند).

«وزعمنا انا لك اولیاء» ادعای ما این است که اولیاء شما هستیم (یعنی برای شما یک نوع ولایت بر خود می دانیم که ما این ولایت را پذیرفتیم).

«فانا نسألك ان كنا قد صدقناك الا الحقنا بتصدقنا اياهما بالبشرى» ما از شما به عنوان سیده نساء العالمین - که تصدیق به رسالت پدرت و امامت شوهرت کردیم - می خواهیم ما را به آنان ملحق کنی،

چرا؟ برای اینکه حضرت زهرا سلام الله عليها شيعه دارد «تلتقط شيعتها يوم القيامة»^۱ معنای شيعه اين است که آنحضرت سلام الله عليها ولايت الهی دارد، که ما باید آنرا بپذیریم تا شيعه بشویم، شيعه يعنى کسی که تعهد به تبعیت از دیگری کرده باشد. اين مقام حضرت زهرا سلام الله عليهاست.

مشترکات اميرالمومنين با صديقه طاهره:

۱. قال حدثنا سهل بن أحمد الدينوري معنا عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام قال قال جابر لأبي جعفر [عليه السلام] جعلت فداك يا ابن رسول الله حدثني بحديث في فضل جدتك فاطمه [عليها السلام] [إذا أنا حدثت به الشيعة فرحوا بذلك قال أبو جعفر حدثني أبي عن جدی عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال إذا كان يوم القيامة نصب للأنبياء والرسل منابر من نور فيكون منبري أعلى منابرهم يوم القيامة ثم يقول الله يا محمد اخطب فأخطب بخطبه لم يسمع أحد من الأنبياء والرسل بمثلها ثم ينصب للأوصياء منابر من نور وينصب لوصيي علي بن أبي طالب [عليه السلام] في أوساطهم منبر من نور فيكون منبره أعلى منابرهم ثم يقول الله يا علي اخطب فيخطب بخطبه لم يسمع أحد من الأوصياء بمثلها ثم ينصب لأولاد الأنبياء والمرسلين منابر من نور فيكون لابني وسبطي وريحاتي أيام حياتي منبر [منبران] من نور ثم يقال لهما اخطبا فيخطبان بخطبتين لم يسمع أحد من أولاد الأنبياء والمرسلين بمثلها ثم ينادى المنادى [مناد] و هو جبرئيل عليه السلام أين فاطمه بنت محمد أين خديجه بنت خويلد أين مريم بنت عمران أين آسية بنت مزاحم أين أم كلثوم أم يحيى بن زكريا فيقول الله تبارك وتعالى يا أهل الجمع لمن الكرم اليوم فيقول محمد وعلي والحسن والحسين [وفاطمه عليهم السلام] لله الواحد القهار فيقول الله جل جلاله يا أهل الجمع إني قد جعلت الكرم لمحمد وعلي والحسن والحسين وفاطمه يا أهل الجمع طأطأوا الرؤوس و غصوا الأبصار فإن هذه فاطمه تسير إلى الجنة فبأنتها جبرئيل بناقه من نوق الجنة مديحه الجنين خطامها من اللؤلؤ المحقق الرطب عليها رحل من المرجان فتناخ بين يديها فتركبها فيبعث إليها مائة ألف ملك فيصيروا على يمينها و يبعث إليها مائة ألف ملك يحملونها على أجنحتهم حتى يصيروها [يسيروها] عند [علي] باب الجنة فإذا صارت عند باب الجنة تلتفت فيقول الله يا بنت حبيبي ما التفاتك و قد أمرت بك إلى جنتي [الجنة] فتقول يا رب أحببت أن يعرف قدرى في مثل هذا اليوم فيقول الله [تعالى] يا بنت حبيبي ارجعي فانظري من كان في قلبه حب لك أو لأحد من ذريتك خذى بيده فأدخله الجنة قال أبو جعفر [عليه السلام] و الله يا جابر إنها ذلك اليوم تلتقط شيعتها و محبيها كما يلتقط الطير الحب الجيد من الحب الردي فإذا صار شيعتها معها عند باب الجنة يلتقي الله في قلوبهم أن يلتفتوا فإذا التفتوا يقول [فيقول] الله يا أحبائي ما التفاتكم و قد شفعت فيكم فاطمه بنت حبيبي فيقولون يا رب أحببنا أن يعرف قدرنا في مثل هذا اليوم فيقول الله يا أحبائي ارجعوا وانظروا من أحبكم لحب فاطمه انظروا من أطعمكم لحب فاطمه انظروا من كساكم لحب فاطمه انظروا من سقاكم شربه في حب فاطمه انظروا من رد عنكم غيبه في حب فاطمه خذوا بيده و أدخلوه الجنة قال أبو جعفر [عليه السلام] و الله لا يبقى في الناس إلا شاك أو كافر أو منافق (تفسير فرات الكوفی / ۲۹۸ و ۲۹۹)

حضرت امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره سلام الله علیهما مشترکاتی دارند که سایر شهداء، حتی خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله و سایر ائمه معصومین علیهم السلام این مشترک را نداشتند، [من جمله:]

الف) تجهیز مخفیانه در شب: هر دو باید تجهیزشان در تاریکی باشد. سیده نساء العالمین سلام الله علیها، یگانه دختر مانده ی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله - حالا خواه آن خواهران، خواهران پدری یا خواهران مادری (به اصطلاح خواهر خوانده) باشند، هر چه باشد، همه ی آنها در زمان خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله رحلت کرده بودند، کسی که بازمانده بود فقط صدیقه کبری سلام الله علیها بود [و آنحضرت سلام الله علیها نیز در زمان شهادت] - باید شب آماده شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به هر نحوه‌ای که ما نظر کنیم، هر فضیلت و امتیازی که سیده ی نساء العالمین سلام الله علیها - از دید مسلمانان غیر معتقد به امامت - داشتند مشابه آنها را امیرالمؤمنین علیه السلام داشت با یک تفاوتی که لازمه ی مقام حضرت علیه السلام بود.^۱

[بنابراین اشتراک نخست این است که هر دو باید شبانه آماده شوند و این یک مصیبت مشترک بین هر دو بزرگوار است که نه در خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله و نه در سایر ائمه معصومین علیهم السلام بود.]

^۱. در حدیثی از عائشه چنین نقل می کنند: عن جمیع بن عمیر أنه سأل عائشة: من كان أحب الناس إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قالت: فاطمة، قال: لسنا نسألک عن النساء بل الرجال، قالت: زوجها. (کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۴۵)

حدثنا محمد بن أحمد بن مخلد، ثنا أحمد بن الهيثم الوزان، ثنا أبو نعیم، ثنا شریک، عن الأعمش، عن جمیع بن عمیر، عن عمته، قالت: قلت لعائشه: من كان أحب الناس إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ قالت: فاطمة، قالت: إنما سألتک عن الرجال، قالت: زوجها رواه أبو الجحاف، عن جمیع بن عمیر، مثله (معرفة الصحابة ابی نعیم الاصبهانی ۲۲ / ۱۹۸)

ب) مخفی بودن قبر شریف: قبر مطهر امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) به سبب عواملی بنا بود مخفی بماند تا زمانی که اگر ظاهر شد دیگر زمینه‌ی جسارت وجود نداشته باشد. اگر کسی سؤال کند که چرا قبر حضرت علیه السلام باید مخفی باشد بلکه جایی قرار بگیرد که در آنجا حافظ و حارس و حامی داشته باشد؟ در جواب خواهیم گفت که: قبر مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام هر کجا باشد، به حساب ضوابط نمی‌شود از قبر مطهر خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله مورد حمایت و حفظ و حراست بیشتر قرار بگیرد،^۱ لذا امام مجتبی علیه السلام به یک افراد خاصی که نیمه شب گذشت دستور دادند، جنازه را بیرون آوردند، وارد صحرا کردند،^۲ و در همانجا دفن کردند، مصلحت چیست؟ دستور الهی است. کدام قدرتی می‌تواند در وسط بیابان از تعدی و تجاوز و بی‌ادبی دشمنان حفظ بکند، لازم نبود دشمنانی که معاویه بگوید، کاری بکنند، بلکه برای تقرّب به معاویه آنقدر ناپاک بودند که [حاضر بودند] این کار [جسارت] را بکنند. مورخین دارند که یک حیوانی نزد ابن زیاد ملعون آمده می‌گوید:

اوقر رکابی فضه و ذهبا (آنجایی که جایای من است از نقره و طلا پُر کن، چرا؟)

انی قتلت السید المحجبا (من آقای را کشتم که کسی دسترسی به او نداشت)

قتلت خیر الناس أمّا و أبا (بهترین کسان به لحاظ پدر و مادر را من کشتم)

این حیوان را ببینید، کشته و دارد این را می‌گوید، آیا کسی که چنین می‌گوید [و چنین کاری را انجام داده] مانعی داشت که همین کار را برای معاویه بکند، از این قبیل [افراد] فراوان وجود داشت.

^۱ کاری نداریم که نسبت به قبر خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله به خود حضرتش نرسیدند جسارت کنند و الا در مقام نبش قبر برآمدند، نمی‌خواهم پرده‌هایی را بدرّم. (مرحوم استاد قدس سره)

^۲ در این صحرا زکوات بیض (سنگهای درشت سفید) بود. (مرحوم استاد قدس سره)

[در مورد صدیقه طاهره سلام الله علیها نیز این سخن صادق است ولذا قبرشریف هر دو بزرگوار سلام الله علیهما باید مخفی می ماند تا از گزند دشمنان خبیث و ناپاک محفوظ بماند، بنابراین] هم امیرالمؤمنین علیه السلام نمی توانست آنگونه که کسی آزاد باشد سر قبر حضرت زهرا سلام الله علیها برود - برای اینکه بنا بود قبرش مخفی بماند - هم امام مجتبی علیه السلام که هشت ماه در کوفه بودند یک مرتبه هم از ترس بعدیها و بعدیها جرأت نکردند سر قبر پدر علیه السلام برود، و این خیلی مصیبت بزرگی است. امام مجتبی علیه السلام نه این توان را داشتند که سر قبر مادر سلام الله علیها علنی برود، نه سر قبر پدر علیه السلام، بقیه فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین بودند.

بنابراین اساساً این دو بزرگوار علیهما السلام به یک معنا «أفضل خلق» هستند، که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام نبود، صدیقه کبری سلام الله علیها همتایی نداشت و اگر صدیقه کبری سلام الله علیها نبود، امیرالمؤمنین علیه السلام همتایی که برج طلوع امامت باشد، نداشت. این دو بزرگوار علیهما السلام باید در این مظلومیت و مصیبت شریک باشند. نه قبر صدیقه کبری سلام الله علیها جوری باشد که امیرالمؤمنین علیه السلام بتواند آنجا علنی برود و علنی زیارت کند و علنی به ما بیاموزد که چگونه حضرت را زیارت کنیم، نه قبر امیرالمؤمنین علیه السلام اینگونه بود. البته قبر صدیقه کبری سلام الله علیها باید ظهور آن تا ظهور ولی عصر امام زمان (ارواحنا فداه) باشد، اما قبر امیرالمؤمنین علیه السلام از زمان سید الساجدین به تدریج معلوم شد.

والحمد لله اولاً و آخراً

قم مقدّسه - سید نصراله موسوی منش

۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۱ ش مصادف با ۲۸ جمادی الثانی ۱۴۳۳ ق

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- القرآن الکریم
- ۲- الکافی (تفه الاسلام محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی)
- ۳- من لا یحضره الفقیه (محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، شیخ صدوق)
- ۴- تهذیب الاحکام (ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، شیخ الطائفه)
- ۵- وسائل الشیعه (محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، شیخ حرّ عاملی)
- ۶- بحار الانوار (محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، علامه مجلسی)
- ۷- مستدرک الوسائل (میرزا حسین نوری)
- ۸- الامالی للصدوق (محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، شیخ صدوق)
- ۹- الامالی للطوسی (ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، شیخ الطائفه)
- ۱۰- نهج الحق وکشف الصدق (حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، علامه حلی)
- ۱۱- الخصال (محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، شیخ صدوق)
- ۱۲- الاختصاص (محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید)
- ۱۳- کشف الیقین (حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، علامه حلی)
- ۱۴- جمال الاسبوع (سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس)
- ۱۵- مصباح المتهدد (ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، شیخ الطائفه)
- ۱۶- تفسیر فرات الکوفی (ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی)
- ۱۷- تفسیر القمی (ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی)
- ۱۸- مفاتیح الجنان (شیخ عباس قمی)
- ۱۹- شواهد التنزیل (عبیدالله بن عبدالله بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن حسان قرشی)
- ۲۰- مسند احمد (احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد شیبانی)

- ۲۱- صحیح البخاری (محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بخاری)
- ۲۲- صحیح مسلم (مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری)
- ۲۳- مصنف ابن ابی شیبہ (ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ عبسی کوفی)
- ۲۴- المستدرک علی الصحیحین (محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری)
- ۲۵- کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال (علی بن حسام الدین متقی هندی)
- ۲۶- تفسیر مفاتیح الغیب (محمد بن عمر بن حسن بن حسین تیمی، فخر رازی)
- ۲۷- خلاصه الوفا بأخبار دار المصطفی (علی بن عبدالله بن احمد حسنی سمهودی)
- ۲۸- معرفه الصحابه (احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی)
- ۲۹- المعجم الکبیر (سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی)
- ۳۰- مآثر الإنافه فی معالم الخلافه (احمد بن عبدالله قلقشندی)
- ۳۱- الاعلام للزرکلی (خیرالدین بن محمود بن محمد بن علی بن فارس زرکلی دمشقی)
- ۳۲- عوالی اللآلی (ابن ابی جمهور احسائی)
- ۳۳- المفردات فی غریب القران (ابوالقاسم حسین بن محمد، راغب اصفهانی)
- ۳۴- مجمع البحرین (فخرالدین طریحی)
- ۳۵- لسان العرب (محمد بن مکرم بن منظور)
- ۳۶- قاموس قرآن (سیدعلی اکبر قرشی)

بنیاد فرہنگ جعفری